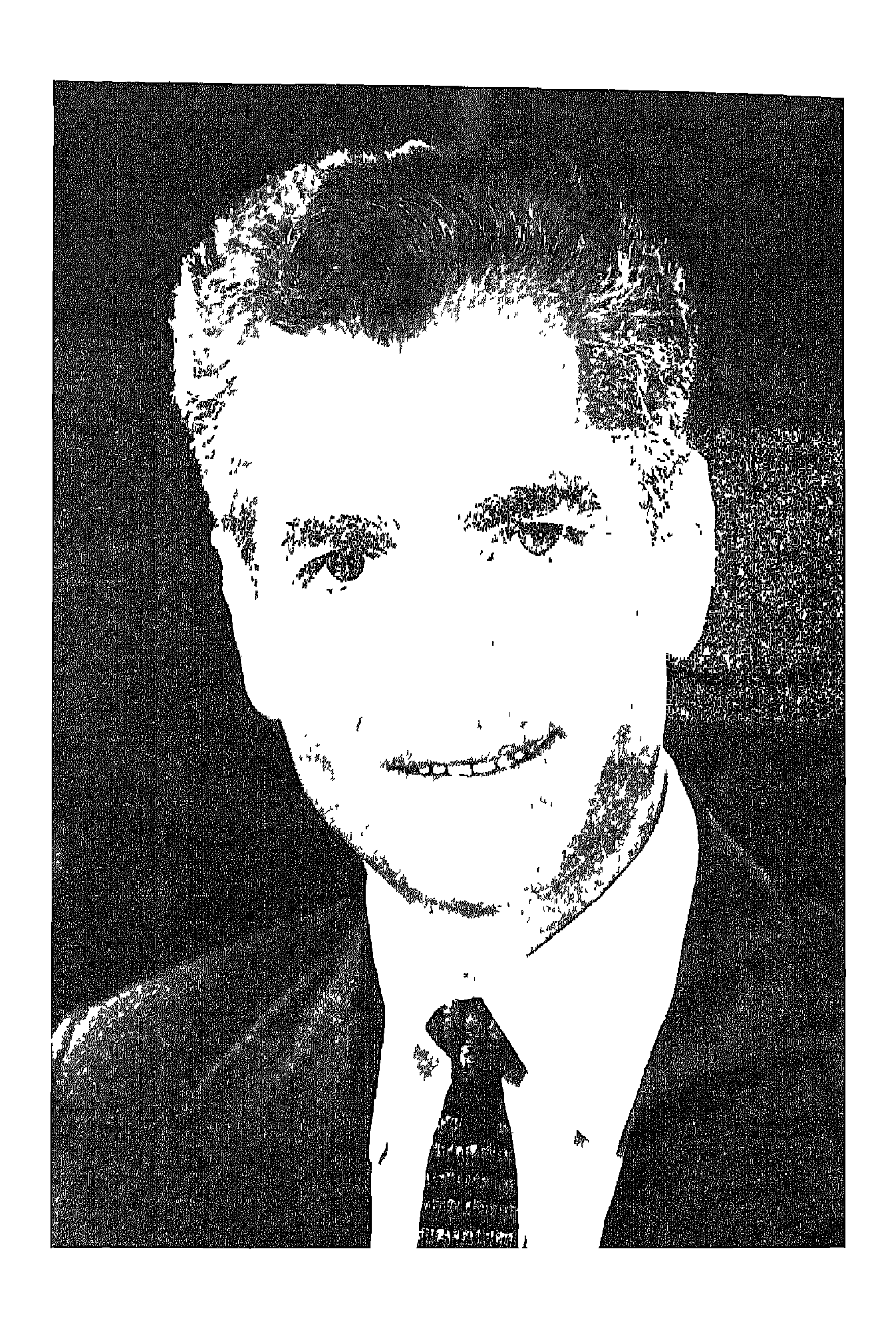


وزارت آموزش و پرورش

توانا بود هر که دانا بود

کتاب فارسی چهارم دبستان

این کتاب دارای راهنمای تدریس است



تألیف :

لیلی ایمن (آهی)   دکتر زهرا خانلری

نقّاشی از

محمّد زمان زمانی   پرویز کلانتری   نورالدّین زرّین کلک





در سال ۱۳۲۶ به فرمان شاهنشاه آریامهر، سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی تشکیل یافت و اساسنامهٔ آن به اجرا گذارده شد. طبق بند «ب» از سومین ماده این اساسنامه کمک به فرهنگ و مساعدت به دانش‌آموزان و دانشجویان مستعد کشور از جمله مقاصد سازمان بشمار آمد.

برای اینکه بتوان به فرهنگ کشور کمکی مهم و مؤثر معمول داشت، به پیروی از علاقه و توجه شاهنشاه به تعمیم تعلیمات ابتدائی و باسوادشدن مردم و به ابتکار والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی نیابت ریاست عالیه، سازمان شاهنشاهی تصمیم گرفت که کتابهای دوره چهار ساله ابتدائی را بطریقی مرغوب و مطلوب چاپ کند تا میان دانش‌آموزان سراسر کشور برایگان توزیع گردد.

اینک پس از مذاکره با وزارت آموزش و پرورش برای سال تحصیلی جاری همهٔ کتب چهار ساله ابتدائی و روش تدریسهای مربوط از طرف سازمان طبع و برای توزیع در دبستانهای سراسر کشور به اختیار وزارت آموزش و پرورش گذارده شده است. بدین طریق به امر مبارک شاهنشاه آریامهر در راه خدمت به فرهنگ کشور قدمی بسیار بزرگ برداشته شده که تاکنون نظیری نداشته است و مسلماً تأثیر شگفت آن از نظر ارباب بصیرت پوشیده نخواهد بود. سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی طی چند سالی که از ایجاد آن می‌گذرد تأسیساتی در کشور بوجود آورده و اقداماتی معمول داشته است که مختصری از آنها فهرست‌وار ذکر می‌شود:

۱ ــ آموزشگاه عالی پرستاری اشرف پهلوی ــ تهران
۲ ــ آموزشگاه حرفه‌ای رضا پهلوی ــ تهران
۳ ــ بخش درمان کچلی ــ تهران
۴ ــ بخش پرتوشناسی (عکس‌برداری) ــ تهران
۵ ــ بخش جراحی سوانح و حوادث بیمارستان سینا ــ تهران
۶ ــ پنج شعبه کمک به مادران و کودکان در تهران و هفتاد و هشت شعبه در شهرستانها
۷ ــ درمانگاه و ناهارخوری بنگاه اشرف در سرآسیاب دولاب ــ تهران
۸ ــ ساختمان دو خوابگاه برای دانشجویان در کوی دانشگاه و کمک به ساختمان خوابگاه دختران ــ تهران
۹ ــ سه بیمارستان بزرگ: بیمارستان فرح پهلوی (رامسر) ــ بیمارستان نکوئی (قم) ــ بیمارستان رضا پهلوی (تجریش)
۱۰ ــ صد و سی درمانگاه در نقاط مختلف کشور که در آنها دارو و درمان برای همه رایگان است
۱۱ ــ درمانگاه درمان تراخم در دزفول
۱۲ ــ پرداخت کمک هزینهٔ تحصیل به عده‌ای از دانش‌آموزان و دانشجویان ــ سراسر کشور
۱۳ ــ کمکهای نقدی و جنسی و دارویی به موسسات خیریهٔ دیگر ــ سراسر کشور
۱۴ ــ کمکهای نقدی به موسسات فرهنگی و تربیتی
۱۵ ــ ایجاد کارخانهٔ داروسازی بنگاه خیریه داروپخش برای تهیهٔ داروی مرغوب و ارزان در داخل کشور

سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی



درسهایی که در این کتاب می‌خوانید

بنام خدا

ای نام تو بهترین سرآغاز — بی نامِ تو نامه کِی کنم باز
ای یادِ تو مونسِ روانم — جُز نامِ تو نیست بر زبانم
هم قصّهٔ نانموده دانی — هم نامهٔ نانوشته خوانی

از ظلمتِ خود رهاییَم دِه
با نور خود آشناییَم دِه

«نظامی»

کلمه‌ها وترکیبهای تازه :

با نور خود آشناییم ده = مرا موفّق کن که تو را بشناسم

روانم = جانم، روحم

ظلمت = تاریکی ، در اینجا مقصود نادانی است

مونس = همدم

نانموده = نشان داده نشده، آشکار نشده

پرسش :

۱ ــ این شعر از کیست ؟

درسهایی که در این کتاب می‌خوانید

سنگ پشت و گَوَزن

در یکی از روزهای گرم تابستان، در دلِ جنگلی خرّم ، گوزنِ
تند پایِ تیز شاخی به سنگ‌پشتی کندرو رسید و گفت «دوست
بیچارهٔ من، دلم به حالت می‌سوزد که پاهایی کوتاه داری و پوششی به
این سنگینی را بر پشت می کشی حتماً بسختی حرکت می کنی و
اگر بخواهی تا کنار آن چشمه بروی زمان درازی طول می کشد و خسته
و مانده می‌شوی »

سنگ‌پشت گفت «گر چه تو پاهایی ظریف و بلند داری و نزد
همه کس به چابکی مشهوری ولی من حاضرم که با تو مسابقه بدهم
و یقین دارم که پیروز خواهم شد »

گوزن زیبا خنده‌ای کرد و گفت «تو با این شکل و وضع
می‌خواهی با من مسابقه بدهی؟ »

سنگ‌پشت راه باریکی را در میان درختان نشان داد و گفت
«از این طرف می‌رویم تا به آن چشمه برسیم » گوزن خود پسند قبول
کرد هر دو براه افتادند گوزن با چابکی از روی بوته‌ها می‌جست
و هر لحظه بر غرورش افزوده می‌شد امّا سنگ‌پشت آهسته به دنبال
او می آمد چیزی نگذشت که گوزن از دور چشمه را دید و با خنده‌ای
سنگ‌پشت را صدا زد و گفت «دوست عزیز، من با یک خیز دیگر
به مقصد می‌رسم و سزای کسی را که با من هوس مسابقه دادن کرده

۲ ـ مقصود ار بیت سوّم، این شعر چیست ؟

۳ ـ ںطامی در این شعر ار حدا چه حواسته است ؟

تکلیف شٮ اوّل :

۱ ـ ار روی این درس یک ٮار ٮا حطّ حوس ٮویسید

۲ ـ کلمه‌های هم معٮی ٮا این کلمه‌ها را ٮویسید. حدا ، آعار

۳ ـ درس را ٮا صدای ٮلند ٮحوانید

تکلیف شٮ دوّم :

۱ ـ ار روی این کلمه‌های هم‌حانواده ٮٮح ٮار ٮویسید

نام، نامی (معروف)، نامدار (معروف)، نامور (معروف) ـ نمودن (نشان دادن)

نموده ـ ظلمت، ظلمانی (تاریک).

۲ ـ این شعر را حفط کٮید

است حواهم داد » هنور سحنش تمام شده بود که بدون‌توجّه به پیش روی حود حیری برداشت، ولی شاحهای بلندش در شاحه‌های درحتی کهن گیر کرد بیچاره هر چه کوشید نتوانست حود را آزاد کند

سنگ‌پشت به گورن رسید و از زیرِ پاهای بلند و کشیدهٔ او گدشت و به چشمه رسید از کنار چشمه رفیق گرفتار حود را صدا رد و گفت «ای دوست زیبای من، برای موفّقیّت تنها جست و حیز کافی نیست، بلکه باید دقیق و عاقبت اندیش نیز بود امیدوارم که از این پیشامد پند مفیدی گرفته باشی و از حود پسندی و شتابزدگی بپرهیزی »





کلمه‌ها و ترکیبهای تازه .

افزوده می‌شد = اضافه می‌شد

پند = نصیحت

پیروز = فیروز ، موفّق

عاقبت اندیش = کسی که پیش از شروع به کار دربارهٔ آن کار و نتیجه های آن فکر می کند

کهن = قدیمی

مقصد = جایی که قصد دارند به آنجا برسند

پرسش :

۱ ــ مقصود از «در دلِ جنگل» چیست ؟

۲ ــ چرا گوزن دلش به حال سنگ‌پشت می‌سوخت؟

۳ ــ چه چیز باعث چابکی گوزن است ؟

۴ ــ چه چیز از سرعت حرکت سنگ‌پشت می کاهد؟

۵ ــ چرا در این داستان به گوزن «خودپسند» گفته شده است ؟

۶ ــ چرا گوزن مسابقه را نبرد؟

تکلیف شب اوّل :

این جمله‌ها را تمام کنید و از روی آنها یک بار بنویسید

۱ــ *گوزن دلش به حال دوستش*

۲ــ *سنگ‌پشت راه باریکی را در میان درختان*

۳- بیا از این طرف . . .

۴- گوزن خودپسند . .

۵- گوزن به چابکی از روی بوته ها . . .

۶- سنگ پشت آهسته به دنبال او . .

۷- گوزن از دور چشمه را . . .

۸- سنگ پشت از زیر پاهای ظریف و کشیدهٔ گوزن . . .

۹- برای موفقیت باید . . .

۱۰- ما باید از خودپسندی و شتابزدگی . . .

تکلیف شب دوّم :

– از روی هر یک از این کلمه‌های هم خانواده پنج بار بنویسید

حال ، احوال ـ ظریف ، ظرافت (نازکی) ـ حاضر ، حضور ـ غرور ، مغرور ـ مقصد ، مقصود ، قصد .

– هر یک از این کلمه ها را در جمله‌ای بکار ببرید

عاقبت اندیش ، کهن ، خرّم ، دقیق ، موفّقیت

جشن مهرگان

در ایران قدیم هر روز از ماه اسم خاصّی داشت مثلاً روز اوّل ماه «هرمزد» نام داشت و روز دوّم ماه «بهمن» خوانده می‌شد هرگاه که نامِ ماه با نامِ روز یکی می‌شد، ایرانیان آن روز را جشن می‌گرفتند

کلمهٔ «مِهر» یا «میترا» به معنی خورشید و دوستی است، و نام یکی از خدایان بزرگ آریاییها نیز بوده است میترا در عهد زردشت فرشتهٔ نگهبان راستی و درستی و دشمن دروغ شمرده می‌شد روز شانزدهم ماه به نام این فرشته یعنی «مهر» نامیده می‌شده است پس روز مهر از ماه مهر را ایرانیان جشن می‌گرفتند و این روز را «مهرگان» می‌نامیدند شاعری گفته است

روز مِهر و ماه مهر و جشن فرّخ مهرگان / مِهر بفزا ای نگارِ مهرچهرِ مهربان

جشن مهرگان پس از نوروز مهمترین جشن ایرانیان بوده است و چنانکه جشن نوروز در اوّل بهار برگزار می‌شد، جشن مهرگان نیز در آغاز پاییز برپا می‌گشت می‌گویند که در این روز فریدون بر ضَحّاکِ سِتَمکار چیره شد و او را در کوه دماوند زندانی کرد و مردم را از بیداد و ستمگری او رهانید

شاهان ساسانی در جشن مهرگان تاجی را که صورت خورشید

بر آن نقش شده بود بر سر می‌گذاشتند و بارِ عام می‌دادند

چهرهٔ باغ زعفرانی گشت — گونهٔ برگ ارغوانی گشت
دوستان ترکِ بوستان گفتند — جشن نوروز مهرگانی گشت
گُلِ خودروی، روی پنهان کرد — بُلبل از شاخ گل نهانی گشت
باغبان راه خانه پیش گرفت
پیشهٔ زاغ باغبانی گشت

« شعرها از ادیب صابر »

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه ·

بار = اجازه
بارعام = اجازه‌ای که به همه داده می‌شد تا به حضور شاه برسند
بفزا = بیفزای، اضافه کن
بوستان = باغ
بیداد = ظلم، ستم
پیشه = کار، شغل
ترک گفتند = ترک کردند، رها کردند

چهر	= چهره، صورت
چیره شد	= غالب شد، پیروز شد
خاص	= مخصوص
ستمکار	= ظالم
ضحّاک	= یکی از پادشاهان داستانی شاهنامه
عهد	= زمان، دوره
گونه	= چهره
نگار	= دوست خوبرو

پرسش :

۱ ـ چرا ایرانیان قدیم روز شانزدهم مهر را جشن می گرفتند؟

۲ ـ اکنون در روز مهرگان چه جشنی برگزار می‌شود؟

۳ ـ «مهر» یا «میترا» چه معنیهایی دارد؟

۴ ـ بنابر تاریخ داستانی ایران در روز مهرگان چه اتّفاق مهمّی افتاده است؟

تکالیف شب اوّل :

۱ ـ دو جشن مهرگان و نوروز را از این لحاظ مقایسه کنید

الف ـ چگونگی پیدایش آنها

ب ـ مراسم باستانی

ج ـ مراسم کنونی

د ــ فصل برگزاری

تکلیف شب دوّم :

۱ ــ از روی هر یک از این کلمه‌های هم‌خانواده سه بار بنویسید

خاصّ ، مخصوص ، خاصّه ، مخصوصًا ــ سپاسگزاری . برگزار کردن ــ ستم ، ستمدیده ، ستمگر ، ستمکار .

۲ ــ هر یک از این کلمه‌های هم معنی را در جمله‌ای بکار ببرید

چهره ، صورت ــ پنهان ، نهان ، ناپیدا ، ناپدید ــ آغاز ، شروع ــ مهر ، محبّت ، مهربانی .

۳ ــ از روی شعرهای این درس یک بار بنویسید

دلایل قوی باید و معنوی   نه رگهای گردن به حُجّت قوی

«سعدی»

عدّه‌ای از دانش‌آموزان در حیاط دبستان هیاهوی بسیار بپا کرده بودند. ناظم دبستان آهسته به این عدّه نزدیک شد. بچّه‌ها چنان سرگرم بودند که ناظم را ندیدند.

دو نفر از شاگردان بر سر موضوعی اختلاف داشتند و کار این اختلاف به مشاجره کشیده بود. دو رقیب با صورت برافروخته به هم پرخاش می‌کردند و سخنان درشت می‌گفتند. شاگردان هم به دو دسته تقسیم شده بودند و هر دسته از یکی طرفداری می‌کرد.

ناظم دبستان مدّتی این منظره را تماشا کرد، بعد نگاهی به ساعت انداخت. به صدای زنگ همهٔ دانش‌آموزان صف بستند و همینکه ساکت شدند ناظم چنین گفت: «الآن شاهدِ منظره‌ای بودم که مرا بسیار متأثّر کرد. معلوم می‌شود که شما هنوز راه حل کردن اختلافات را نمی‌دانید. مگر چند روز پیش خودتان دادگاهی برای رَفع اینگونه اختلافها تشکیل ندادید و اعضای آن را نیز انتخاب نکردید؟ مگر بنا نبود که برای حلّ هر اختلافی که نتوانستید آن را دوستانه حل کنید دادگاه تشکیل بدهید؟ پس چرا هنوز در گوشه و کنار دبستان مشاجره برپا می‌شود؟ من انتظار دارم که دیگر هرگز

از اینگونه نزاعها در دبستان دیده نشود. اگر شما در اینجا طرز رفع اختلاف را یاد نگیرید خدای نا کرده از آن کسانی خواهید شد که بر سر موضوعی کوچک جنجال راه می‌اندازند و به هم دشنام می‌دهند و گاه کار را به جاهای سخت می‌کشانند.»

«فرزندان من! همیشه بخاطر داشته باشید که هر اختلافی قابل حلّ است. فقط باید صبر داشت و با متانت و دلیلهای محکم طرف را قانع کرد.»

کلمه‌های تازه :

اعضا = عضوها ،اعضای دادگاه یعنی کسانی که دادگاه از آنها تشکیل می‌شود

پرخاش= درشتی

حجّت = دلیل

دشنام = ناسزا ، فحش

رفع = بر طرف کردن

قانع = خرسند

متانت = سنگینی و وقار

مشاجره = نزاع کردن

معنوی = معنی‌دار، با معنی

نزاع = جنگ و جدال ، کشاکش

پرسش .

۱ ـ چرا بچّه‌ها ناظم را ندیدند؟

۲ ـ با صورت برافروخته یعنی چه؟

۳ ـ چرا ناظم به ساعت خود نگاه کرد؟

۴ ـ شاگردان این دبستان برای رفع اختلافات شدید خود به کجا می‌بایست رجوع کنند؟

۵ ـ اعضای دادگاه دبستان را چه کسانی باید انتخاب بکنند؟

به این نکته توجّه کنید .

اگر بگوییم «ناظم شاگردان را» از آن چیزی نمی‌فهمیم امّا اگر بگوییم «ناظم شاگردان را دید» ، از آن معنی کاملی می‌فهمیم و آن را «جمله» می‌گوییم

جمله مجموع چند کلمه است که بر روی هم دارای معنی کاملی باشد

تکلیف شب اوّل :

فرض کنید که در دبستان شما هم دادگاهی تشکیل شود جواب مطالب زیر را دربارهٔ آن بنویسید

۱ ـ اعضای این دادگاه چه صفاتی باید داشته باشند؟

۲ ـ اعضای دادگاه چگونه باید انتخاب شوند؟

۳ ـ مهمترین وظیفهٔ این دادگاه چیست؟

– از روی هر یک از این کلمه‌های هم معنی سه بار بنویسید

هیاهو ، جنجال ، غوغا ـ طرز ، روش ، طریقه ،

تکلیف شب دوّم .

نوشته‌های زیر را بدقّت بخوانید و معلوم کنید که کدامیک جمله است و کدامیک نیست

از روی جمله‌ها یک بار بنویسید

۱- *عدّه‌ای از دانش‌آموزان*

۲- *بچه‌ها هیاهوی بسیار بپا کرده بودند .*

۳- *صورت دو رقیب*

۴- *آنها به یکدیگر پرخاش می‌کردند .*

۵- *صبر داشته باش !*

۶- *چند دقیقه پیش*

۷- *پس چرا هنوز مشاجره می‌کنید ؟*

۸- *شما از کسانی*

۹- *ایرانیان قدیم*

۱۰- *جشن مهرگان جشنی است باستانی .*

– از روی هر یک از این کلمه‌های هم‌خانواده سه بار بنویسید

اختلاف ، مختلف ، مخالفت ، مخالف ـ قانع ، قناعت (خرسندی) ـ رقیب ، رقابت (همچشمی) ـ متأثّر ، تأثّر ، اثر ـ منظره ، ناظر ، منظور .

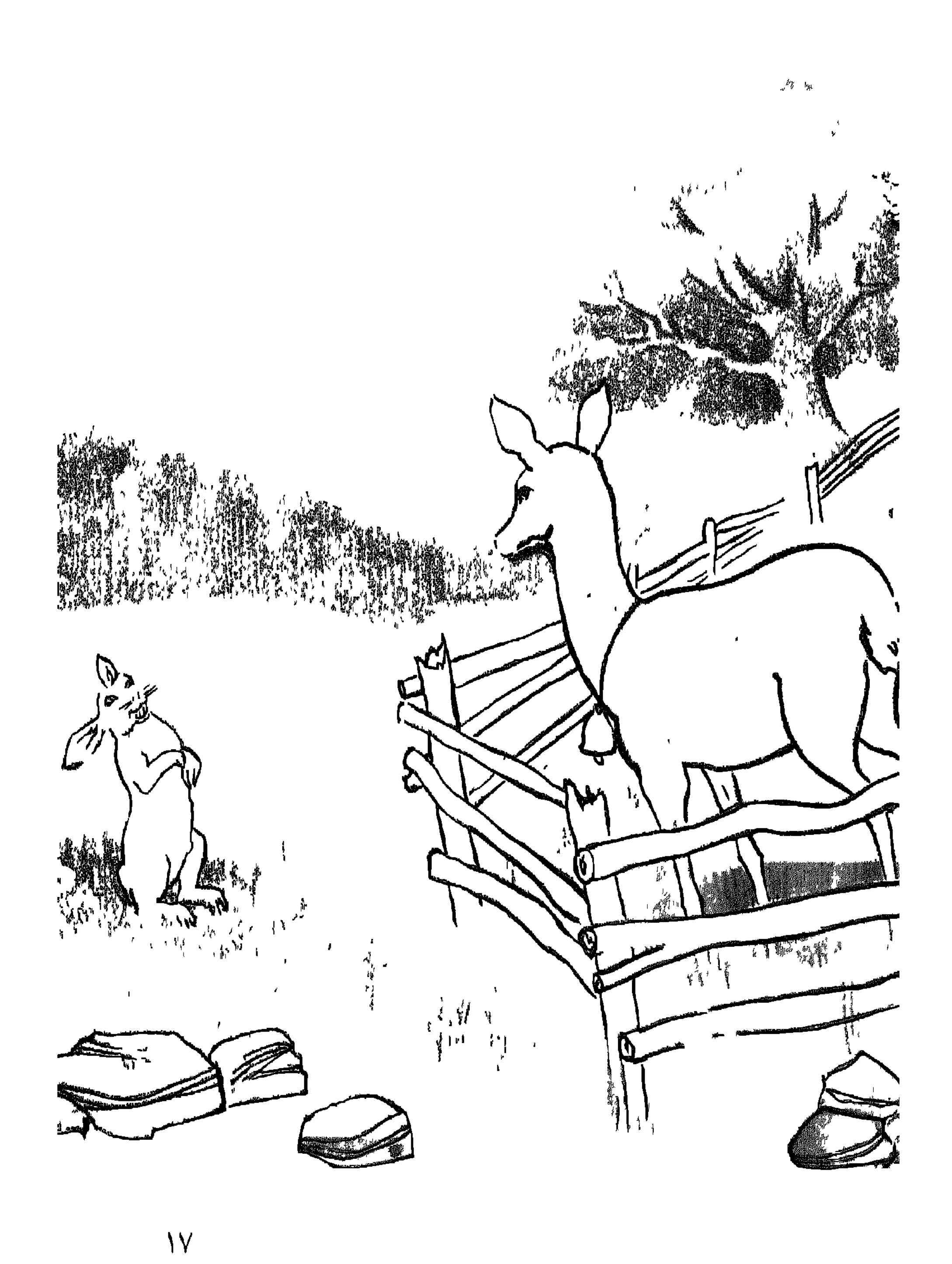
جنگل(۱)

ىر ىالای تپّهٔ سر سبزیٔ باع ىررگ و پر درحتی قرار داشت. در اىں باع مردی شکارچی با حانوادهٔ خود رندگی می کرد. روری، هنگام بارگشت ار شکار، آهوی کوچکی به همراه آورد و پسرش را صدا کرد و گفت: بیا پسرم، این آهوی ریبا را بگیر و ار او خوب نگهداری کن.

پسر شاد شد. آهورا در بغل گرفت و با شوق فراوان به باع رفت. مکان سایه‌دار و پر علفی را انتخاب کرد و با کمک دیگران ار شاخه های درخت دیواری به دور آن کشید و آهوی کوچک ریبا را در آن جای داد. پس ار آن هر رور، همینکه ار خواب بر می‌خاست، به دیدن آهو می‌رفت، به او خوراک می‌داد و مانند دوست عزیزی ار او مراقبت می کرد. روری هم رنگولهٔ طلایی خوش‌صدایی به گردنش بست.

مدّتی گذشت. آهو با خانهٔ تاره مأنوس شد و به پسرک خو گرفت. اتّفاقاً روری خرگوش سفید و چابکی ار آنجا گذشت. چون آهو را دید، با تعجّب گفت: اینجا چه می کنی؟ تو بچّهٔ جنگلی! این باع جای تو نیست، بیا تا تو را نزد خویشانت ببرم.

آهو جواب داد: جنگل کجاست؟ خویشان من چه کسانی هستند؟ من جز این پسرک که هر رور به من خوراک می‌دهد، کسی



را نمی‌شناسم. خانه‌ام پر گل و گیاه است و این درختِ بلند بر سرم سایه می‌افکند. من از زندگی خود بسیار راضی‌ام. نه! من با تو نخواهم آمد.

خرگوش گفت: «تو جنگل را بیاد نداری، اگر آن را ببینی هرگز به این باغ باز نخواهی گشت. اگر در اینجا یك درخت بر سرت سایه می‌اندازد، در جنگل آنقدر درخت فراوان است که نور خورشید بآسانی نمی‌تواند از لابلای شاخه‌ها بگذرد. اگر در اینجا چمن و گل به نظرت جلوه کرده است، بیا و ببین که زمین جنگل سراسر از سبزه و گل پوشیده است. اگر در اینجا فقط این پسر است که تو را دوست می‌دارد و نوازش می‌کند، در جنگل آهوان که همه از خویشان تو اند تو را با مهربانی خواهند پذیرفت. با من بیا، قول می‌دهم که اگر از جنگل خوشت نیامد، فوراً تو را به همین جا باز گردانم.»

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه.

سرسبز = خرّم

خو گرفت = انس گرفت، عادت کرد

مأنوس شد = خو گرفت

مراقبت = مواظبت، توجّه کردن

پرسش:

۱ ـ آهوی کوچک چگونه به خانهٔ شکارچی آمده بود؟

۲ ـ پسر با آهوی کوچک چگونه رفتار می‌کرد؟

۳ ـ چرا آهو نمی‌خواست همراه خرگوش به جنگل برود؟

۴ ـ خرگوش به آهو چه قولی داد؟

تکلیف شب اوّل.

جواب این پرسشها را از روی درس پیدا کنید و بنویسید

۱ ـ از کجا معلوم است که پسر شکارچی آهوی کوچک را دوست می‌داشت؟

۲ ـ از کجا معلوم است که آهو جنگل را فراموش کرده بود؟

۳ ـ خرگوش دربارهٔ جنگل به آهو چه گفت؟

تکلیف شب دوّم.

۱ ـ چند کلمه بنویسید که به معنی نگاهدارندهٔ چیزی باشد، مثال جنگلبان (نگاهدارندهٔ جنگل)

۲ ـ چند کلمه بنویسید که معنی آنها مخالف معنی این کلمه‌ها باشد *منظّم، سریع (تند)، همسایه، مهربان، فراوان*

۳ ـ هر یک از کلمه‌هایی را که در شماره‌های ۱ و ۲ نوشته‌اید در جمله‌ای بکار ببرید

۴ ـ قسمت دوّم «جنگل» را بدقّت بخوانید تا بتوانید بآسانی به پرسشهای آن جواب بگویید



جنگل (۲)

آهو پس از کمی تأمّل به دنبال خرگوش براه افتاد. ابتدا بسرعت می‌رفتند، از روی جویها و بوته‌های خاردار می‌پریدند و از میان شاخه‌های تَمِشک و گلهای جنگلی به چابکی می‌گذشتند. چون از باغ دور شدند و دیگر خطر آن نبود که گرفتار شوند از سرعت خود



کاستند خرگوش گردش‌کنان جاهای مختلف جنگل را به دوست خود نشان می‌داد آهو که جنگل را فراموش کرده بود، همه چیز آن به نظرش تازه و عجیب می‌آمد از آوایِ مرغان جنگلی لذّت می‌برد علفها و گلهای خود روی جنگل برایش مزهٔ دیگری داشت از همه مهمتر این که دوستان جنگلی اورا فراموش نکرده بودند سنجاب، که

خانه‌اش در دل درخت کهنسالی بود، تا آهو را دید پیش دوید و حالش را پرسید. بعدِ چشم درشت بازگشتِ او را به وطنش خوش آمد گفت.

ناگهان آهوی کوچك ما از میان درختان حیوانی را با شاخهای پیچیده و بلند دید که بی‌شباهت به خود او نبود. خرگوش آهسته گفت: زود باش سلام کن! این پیرترین گوزن این جنگل است.

هنوز جملهٔ خرگوش تمام نشده بود که گوزن به آنها رسید و رو به آهو کرد و گفت: چه عجب به یاد وطن و دوستانت افتادی! پدر تو دوست بسیار عزیز من بود و روزی که آن صیّاد بیرحم پدرت را کشت و تو را با خود برد من این خبر ناگوار را به مادرت رساندم.

آهو گفت: چه می‌گویید؟ مگر پدر مرا کشته‌اند؟ مادرم کجاست؟

گوزن جواب داد: بله، پدر همان پسری که تو دوستش داری، پدرت را کشت و تو را با خود برد. بیا جانم، بیا تا ترا نزد مادرت ببرم. یقین دارم که از دیدن تو بسیار خوشحال خواهد شد.

گوزن پیر براه افتاد و با شاخهای بلندش راه را برای آهو و خرگوش باز کرد. پروانه‌های رنگارنگ دور و بر آنها می‌پریدند. گنجشکها همه با هم می‌خواندند. گلها و سبزه‌های جنگلی هوا را معطّر کرده بود. ناگهان گوزن کنار جویباری ایستاد. آهوی کوچک

در آن طرف نهر گلّه‌ای از آهوان را دید که یکی از آنها بزرگتر و زیباتر می‌نمود. دل آهوی کوچک سخت تپید. یکباره زندگی کودکی را بیاد آورد و به یک جست خود را به مادر رسانید. مادر چشمهای درشت و قشنگ خود را به فرزند بازیافته دوخت و او را بویید و نوازش کرد.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه.

آوا	=صدا ، آواز
تأمّل کردن	= فکر کردن، صبر کردن
تَمِشک	= درختچه‌ای است که ساقه‌های نازك تیغ‌دار دارد
خز خانگدار	= خزی که بسیار غم‌انگیز است
سنجاب	= یکی از پستانداران جونده است
کاستند	= کم کردند
می‌نمود	= بنظر می آمد

پرسش.

۱ ـ چرا پس از مدّتی خرگوش و آهو از سرعت خود کاستند؟

۲ ـ آهوی کوچک از میان درختان چه دید؟

۳ ـ گوزن آهو را به کجا برد؟

۴ ـ آیا به نظر شما آهوی کوچک به باغ شکارچی بر می‌گردد؟ چرا؟

تکلیف شب اوّل :

خلاصهٔ داستان جنگل را بنویسید

تکلیف شب دوّم :

این جمله‌های نامرتّب و به‌هم‌ریخته را مرتّب کنید، سپس از روی آنها یک بار بنویسید

۱ـ آمده به خانهٔ دیشب مهمان ما بود .

۲ـ با دقّت نوشت باید تکلیف شب را

۳ـ تند کوچک خرگوش آهوی دوست با .

۴ـ کمسالی داشت در درخت دل زیبا سنجاب خانه

۵ـ می برد آهو از جنگل آوای لذّت مرغان .

۶ـ می آمد همه عجیب جنگل چیز به نظرش .

۷ـ پیر برد مادرش آهوی را کوچک گوزن نزد .

محمّد زکریّای رازی

در حدود هزار سال پیش، در شهر ری جوانی بود به نام محمّد بن زکریّای رازی. وی به کسب علم شوق فراوان داشت و در جوانی ریاضیّات و نُجوم و بیشتر علوم زمان خود را فرا گرفت. در این هنگام به کیمیاگری علاقهٔ بسیار پیدا کرد؛ یعنی می‌خواست مادّه‌ای بدست بیاورد که با آن فلزّات دیگر را به طلا تبدیل کند.

روز و شب به آزمایشهای گوناگون پرداخت و بر اثر همین آزمایشها به چشم درد مُبتلا گشت و ناچار به طبیبی مُراجعه کرد. گویند که طبیب برای معالجهٔ چشمش پانصد سکّهٔ طلا از او گرفت و چنین گفت: کیمیا این است نه آنچه تو در جستجوی آنی.

این سخن در «رازی» بسیار اثر کرد و از آن پس به تحصیل علم طب پرداخت. در آن زمان بغداد مرکز علم بود. رازی به آنجا رفت و مدّتها عمر خود را صرف تحصیل طب کرد و شهرت فراوان یافت و به وطن خود باز گشت. رازی در شهر ری بیمارستانی تأسیس کرد و در آنجا به درمان بیماران و تدریس علم طب پرداخت. رازی به بغداد بازگشت و چندی هم ریاست بیمارستان این شهر را بعهده گرفت و چون بزرگترین پزشک زمان خود شناخته شده بود بسیاری از امیران او را به دربار خود دعوت می کردند.

رازی، گذشته از ادارهٔ بیمارستانها و مُداوای بیماران، در حدود

دویست و یىحاه کتاب ىیر ىوشته است که ىیشتر آنها مرىوط ىه علم یرشکی است و سالها استادان ىررگ در دانشگاههای معروف حهان ار کتابهای او استفاده می کردند چند کتاب او هم ىه ربانهای حارحی ترحمه شده است

راری در ضمں آرمایشهای حود، الکل را کشف کرد که ار آن یس مورد استفادهٔ یرشکان قرار گرفت

ایں طبیب ىررگ ایرانی و دانشمند عالیمقام در اواحر عمر ىه چشم درد سحتی مبتلا گشت و عاقبت ناىینا سد

کلمه‌ها و ترکیبهای تاره ٠

تدریس	= درس دادں
عالیمقام	= ىلند مرتبه
علوم	= علمها ، دانشها
فرا گرفت	= آموحت، یادگرفت
کسب	= ىدست آوردں
کسب علم	= تحصیل دانش
مداوا	= درمان کردں
محمّدں رکریا	= محمّد یسر رکریا
ىحوم	= علم ستاره شناسی

پرسش :

۱ ـ محمّد زکریای رازی اهل کدام شهر ایران بود؟

۲ ـ کیمیاگری یعنی چه ؟

۳ ـ رازی در چه شهری به تحصیل علم طب پرداخت ؟

۴ ـ رازی پس از اینکه به ایران بازگشت چه کرد؟

۵ ـ رازی جز پزشکی به چه کار دیگری اشتغال داشت ؟

۶ ـ رازی چه چیزی را کشف کرد؟

تکلیف شب اوّل :

جواب این سؤالها را از روی درس بنویسید

۱ ـ رازی اهل کجا بود و تقریباً چند سال پیش زندگی می کرد؟

۲ ـ رازی در جوانی چه علومی را فرا گرفت؟

۳ ـ رازی پس از بازگشت به ری چه کرد؟

۴ ـ کتابهای رازی در کجا مورد استفاده قرار می گرفت ؟

۵ ـ چطور شد که رازی به وجود الکل پی برد؟

تکلیف شب دوم :

با هر یک از این کلمه‌های هم خانواده یک جمله بسازید

درس، مدرسه، تدریس ـ طبّ، طبابت (پزشکی) ـ مفید، فایده، استفاده ـ شوق، تشویق .

دهقان و گنجشک

دهقانی گنجشکی شکار کرد گنجشک پرسید ای دهقان با من چه خواهی کرد؟ دهقان گفت تو را می‌کُشم و از گوشتت غذای لذیذی برای خود آماده می‌کُنم گنجشک گفت از خوردن گوشت ناچیز من نه فایده می‌بری و نه سیر خواهی شد امّا اگر مرا آزاد کنی، سه پند به تو می‌دهم که از خوردن من برایت سودمندتر است و همیشه به کارت می‌آید

دهقان قبول کرد گنجشک گفت یکی از پندها را تا در دستت هستم می‌دهم و دوّمی را وقتی که روی درخت نشستم و سوّمی را هنگامی که بر بالای آن دیوار بلند جا گرفتم دهقان گفت بسیار خوب، بگو

گنجشک گفت پند اوّل آنکه بر آنچه از دستت رفت افسوس مخور

دهقان او را رها کرد گنجشک پرید و روی درخت نشست و گفت پند دوّم آنکه هرگز سخن محال را باور مکن ولی ای بدبخت، در شکمم مرواریدی است که بیست مثقال وزن دارد اگر مرا می‌کشتی آن را بدست می‌آوردی

دهقان بیچاره از آزاد کردن گنجشک پشیمان شد و افسوس بسیار خورد و گفت اگر باز گردی تو را همدم خویش می‌کنم و

هر روز برایت دانه‌های خوشمزه فراهم می‌سازم

گنجشک گفت اکنون که دو پند مرا فراموش کردی، منتظر پند سوّم مباش

دهقان گفت چطور فراموش کردم؟

گنجشک گفت مگر نگفتم که بر آنچه از دستت رفت افسوس مخور، پس چرا حال که مرا از دست دادی متأسّف شدی؟ همچنین مگر نگفتم که سخن محال را باور مکن، من که همهٔ جثّه‌ام بیست مثقال نیست چگونه ممکن است در شکمم مرواریدی به وزن بیست مثقال باشد

این را گفت و پرید و از چشم دهقان ناپدید گشت

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

جثّه	=	تن، پیکر
سودمند	=	با فایده، مفید
متأسّف شدی	=	غمگین شدی
محال	=	غیر ممکن، نشدنی

پرسش :

۱ ـ گنجشک به چه شرطی می‌خواست خود را آزاد کند؟

۲ ـ سه پند گنجشک چه بود؟

۳ ـ دهقان از چه چیز پشیمان شد؟

۴ ــ دهقان سرای سار گرداندن گـحشک چه گفت؟

۵ ــ آیا دهقان توانست مرع را به قفس سار گرداند؟

تکالیف شب اوّل .

لـذید، محال، همدم، منتظر، متأسّف، حتّه، سحر، پشیمان، هرگز، پند

در این حمله‌ها به حای نقطه‌ها یکی ار کلمه‌های بالا را نگذارید و ار روی حمله‌ها سویسید

۱ـ گنجشک . . . کوچکی دارد .

۲ـ سخن . . . را نباید باور کرد

۳ـ حیوانات خانگی برای ما . . . خولی هستند

۴ـ ازخوردن غذای . . . لذّت می بریم .

۵ ـ . . . بزرگان را نباید فراموش کرد .

۶ـ ساعتها . . . شدم تا نوبت من رسید .

۷ـ برای اتّفاقی که درگذشته افتاده است باید . . . بود

۸ ـ این . . محال را چگونه باور کردی ؟

۹ـ شاگردانی که درس نمی خوانند عاقبت . . . می شوند .

۱۰ـ . . . دوست بد انتخاب مکن

تکالیف سب دوّم :

۱ ــ حواب پرسشهای درس را بدقّت سویسید

۲ ــ ار روی این کلمه‌های هم خانواده سه بار سویسید

متأسّف ، تأسّف (غم خوردن) ـ انتظار ، منتظر ـ لذیذ ، لذّت

زورخانه

روزی آموزگار ورزش، شاگردان را برای دیدن ورزشهای باستانی به زورخانه برد. صف دانش‌آموزان در مقابل ساختمان یک طبقه‌ای ایستاد. آموزگار گفت: بچّه‌ها بیاد دارید که به شما گفته‌ام که در نظر ورزشکارْ زورخانه احترام خاصّی دارد. در اینجا ورزشکاران نه تنها ورزش می‌کنند، بلکه درس برادری و نیکی و درستی و فروتنی را نیز فرا می‌گیرند. ورزشکاری که به زورخانه می‌آید باید خداپرست و سحرخیز و نیکوکار باشد.

زورخانه درِ کوتاهی داشت و همه دیدند که آموزگار برای آنکه وارد شود خم شد، درست مثل اینکه تعظیم می‌کند. در همین موقع صدای زنگی بلند شد. بچّه‌ها به طرف صدا برگشتند. مرد قوی هیکل و خوشرویی روی سکّویی نشسته بود. با صدایی بلند به آنها گفت: «خوش آمدید صفای قدم». این مرد مُرشِد یا مدیر زورخانه بود که همهٔ ورزشکاران او را محترم می‌شمردند.

زورخانه محلّ بزرگ چهار گوشی بود که در میان آن گودال هشت گوشه‌ای کنده بودند. سقف بالای این گودال بلندتر از دیگر قسمتها بود و پنجره‌ای داشت که از آن نور و هوا به درون می‌آمد. دور تا دور این گودال جایگاهی برای نشستن ترتیب داده بودند. در سمت راست گودال سکّویِ گرد بلندی بود که مرشد بر آن

نشسته بود و در مقابل او یک رنگ و یک پرِ قو به چوب بستی آویخته بودند

بچّه‌ها روی سکّوی تماشاگران نشستند چیزی نگذشت که ورزشکاران با شلوارهای چرمی پر نقش و نگار وارد شدند همه قوی‌هیکل و زورمند بودند اوّل خم شدند و در مقابل مرشد سر فرود آوردند یعنی مراسم احترام را بجای آوردند و پس از آن به‌ترتیب خاصّی مشغول ورزش شدند مرشد هم ضرب می‌زد و شعرهایی از



شاهنامه با آهنگ مخصوصی می‌خواند

در آن روز دانش‌آموزان ورزشهای مختلف ایرانی را تماشا کردند و بیش از همه از چرخ زدن و شنا رفتن و کشتی گرفتن خوششان آمد.

کلمه‌های تازه :

آویخته بودند = آویزان کرده بودند

فروتنی = تواضع، ضدّ تکبّر

پرسش :

۱ ـ آموزگار دانش‌آموزان را برای چه به زورخانه برد؟

۲ ـ ساختمان زورخانه چگونه بود؟

۳ ـ در زورخانه ورزشکاران جز ورزش چه چیزهای دیگری می‌آموزند؟

۴ ـ داخل زورخانه چگونه بود؟

۵ ـ مرشد هنگام ورود بچّه‌ها چه گفت؟

۶ ـ وقتی که ورزشکاران وارد گود شدند، قبل از شروع به ورزش چه کردند؟

به این نکته توجّه کنید:

اگر از جملهٔ « دانش‌آموزان در مقابل ساختمان یک طبقه‌ای ایستادند »

کلمهٔ «ایستادىد» را ىرداریم حمله معىی حود را ار دست می‌دهد
ىس کلمهٔ «ایستادىد» در ایں حمله لارم است و حـرءاصلی آں
می‌ىاشد

تکلیف شب اوّل :

ار روی ىىد دوّم و سوّم ایں درس یک ىار ىا حطّ حوش ىىویسید و
ىه املای کلمه‌ها دقّت کىید

تکلیف شب دوّم :

ار روی ایں حمله‌ها یک ىار ىىویسید و ریر حرء اصلی هر حمله حطّ
قرمر ىکشتید

۱ـ آموزگار شاگردان را به زورخانه بُرد .
۲ـ ورزشکار باید فروتن و درستکار باشد .
۳ـ مُرشد به شاگردان خوشامد گفت .
۴ـ در نظر ورزشکار زورخانه احترام خاصّی دارد .
۵ـ زورخانه دَرِ کوتاهی داشت .
۶ـ بچّه‌ها به طرف صدا برگشتند .
۷ـ همهٔ ورزشکاران مرشد را محترم می‌شُمرند .
۸ـ بچّه‌ها روی سکّوی تماشاگران نشستند .
۹ـ همهٔ ورزشکاران نیرومند هستند .
۱۰ـ دانش‌آموزان ورزشهای مختلف ایرانی را تماشا کردند .

ورنه برداران

روزی گروهی ار حواىاں مسلماں سرگرم رور آرمایی ىودىد و ىیروئ حود را ىا ىرداشتں سىگ ىررگی می آرمودىد هر کس آں را ىقــدر قوّت حود ىلىد می کرد. حصرت محمّد ىــه ایشــاں رسیــد و پرسید چه می کشید؟

– می‌حواهیم ىیىیم که کدامیک ار ما رورمىدتر است

– میل دارید که مں ىگویم رورمىدتر ار همه کیست؟

– البتّه ، چه ىهتر ار این! کمال سرافراری ماست که پیغمىر حدا میان ما داوریْ کند

این را گفتىد و ىه دور حصرت رسول حلقه ردىد همه منتطر و ىگراں ىودىد که حضرت پیغمىر چه کسی را رورمىدتر ار همه حواهد داىست .

حصرت محمّد فرمود رورمىدتر ار همه کسی است که ىرای رسیدں ىه مقصود حویش حقّ دیگراں را پایمال ىکىد و چوں حشمگیں شود ، ار رفتار ىاپسند و گفتار رشت ىپرهیزد، و چوں ىه قدرت و حاه ىرسد مغرور ىگردد

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه :

پایمال بکند = از بین ببرد، زیر پا بگذارد

جاه = مقام، مرتبه

داوری کند = حُکم کند

رسول = پیغمبر

می آزمودند = آزمایش می کردند، امتحان می کردند

نیرو = زور

پرسش :

۱ ــ جوانان نیروی خود را چگونه می آزمودند؟

۲ ــ حضرت محمّد کیست؟

۳ ــ چرا جوانان می‌خواستند که حضرت رسول داور آنها باشد؟

۴ ــ به نظر حضرت رسول زورمندتر از همه کیست؟

به این نکته توجّه کنید:

در جملهٔ «حضرت محمّد فرمود» کلمهٔ «فرمود» جزءِ اصلی جمله است، یعنی بدون آن جمله معنی نخواهد داشت. جزءِ اصلی جمله را «فعل» می‌نامیم

فعل جزءِ اصلی جمله است و انجام دادن کاری را نشان می‌دهد

تکلیف شب اوّل :

با هر یک از این کلمه‌ها و ترکیبها جمله‌ای بسازید

نوشته‌ام ، افسوس خورد ، می‌پرسم ، خواهم خواند ، آموخته‌ایم ، کوشید ، گفتند ، فرمودید ، خورده است ، بپرهیزد ، خندید ، بردند ، می‌آزمودند ، می‌خواهم .

تکلیف شب دوّم :

این جمله‌ها را با فعل مناسبی تمام کنید و از روی آنها یک بار بنویسید

۱- من از نقّاشی

۲- فردا مدرسه

۳- تابستان ما به ییلاق

۴- جوانان زورآزمایی

۵- هر کسی سنگ را

۶- کدام یک از شما

۷- در زمستان هوا

۸- من لباسهایم را پاکیزه

۹- همه به دور حضرت رسول

۱۰- ما تکلیفهای خود را بدقّت

هر که بامش بیش، برفش بیشتر

هنگام غروب که پدر سعید به منزل آمد، پسرش گفت پدرجان، امروز دکتر به دبستان ما آمد و آبلهٔ همه را کوبید. راستی، یادتان هست که هفتهٔ پیش وقتی که پری را برای آبله کوبی پیش دکتر بردیم پول دادیم؟ پس چرا امروز دکتر از هیچکس پول نگرفت؟

– پسر جان، پزشکی که آبلهٔ پری را کوبید، مَطبِّ خُصوصی دارد و از این راه زندگی می کند. امّا پزشکی که به مدرسهٔ شما آمد حقوق می گیرد

سعید با تعجّب پرسید: چه کسی به دکترها حقوق می‌دهد؟

– سعید جان، تو هیچوقت فکر کرده‌ای که مخارجِ بیمارستانها و دبستانهای دولتی و آباد کردن کشور را که می‌پردازد؟

– نه! راستی چه کسی این پولها را می‌دهد؟

– پسرم، این پولها را یک نفر نمی‌دهد، بلکه همهٔ افراد کشور به دولت پول می‌دهند، و دولت این پولها را جمع می کند، با آن مدرسه و بیمارستان می‌سازد، راه درست می کند، حقوق کارمندان را می‌پردازد و بسیاری کارهای دیگر که برای عمومْ مفید است انجام می‌دهد. پولی راکه مردم به دولت می‌پردازند «مالیات» می گویند. اگر مردم مالیات ندهند، دولت برای ساختن راه و مدرسه

و بیمارستان پولی ندارد و نمی‌تواند به پزشکان و پرستاران و کارمندان دیگر حقوق بدهد

ـ پدر جان، همهٔ مردم به یک اندازه مالیات می‌دهند؟

ـ نه، هر که درآمدش بیشتر است باید بیشتر مالیات بدهد این مثل معروف را لابد شنیده‌ای که می‌گوید «هر که بامش بیش، برفش بیشتر» به همین دلیل برای دریافت مالیات قانونی هست که همهٔ افراد را به نسبت درآمدشان در مخارج کشور خود شریک می‌سازد

کلمه های تازه:

عموم = همهٔ مردم

مخارج = خرجها

پرسش:

۱ ـ سعید به پدرش چه خبری داد؟

۲ ـ سعید از پدرش چه پرسید؟

۳ ـ چرا پزشکی که به مدرسه ها می آید از شاگردان پول نمی گیرد؟

۴ ـ مالیات چیست؟

۵ ـ چه کسانی باید بیشتر مالیات بپردازند؟

تکالیف شب اوّل :

سا هر یک ار اس کلمه های هم حاسواده یک حمله بسارید

غروب ، مغرب ـ حق ، حقوق ، مستحق ـ عجب ، تعجّب ، متعجّب .

تکالیف شب دوّم :

ار روی این حمله ها سا دقّت سویسید در مقابل حمله‌ای که معنای آن صحیح است «ص » و در مقابل حمله‌ای که معنای آن علط است «ع »بگذارید

۱ـ پزشکی که به مدرسه ما می‌آید ، از دولت حقوق می‌گیرد

۲ـ همهٔ پزشکان مطب خصوصی دارند .

۳ـ مخارج بیمارستانها و دبستانهای دولتی را دولت می‌پردازد .

۴ـ مردم در مخارج کشور شریک هستند .

۵ـ هرکس درآمدش بیشتراست باید بیشتر مالیات بپردازد .

۶ـ همهٔ مردم بطور مساوی مالیات می‌دهند .

۷ـ اگر مردم به دولت مالیات ندهند ساختن جادّه ومدرسه وبیمارستان مشکل خواهد بود .

۸ ـ ماهم وقتی که بزرگ شویم مالیات خواهیم داد .

۹ـ برای گرفتن مالیات ، دولت به قانون احتیاج ندارد .

۱۰ـ هرکس مالیات خودرا نپردازد به خودش و مردم خیانت کرده‌است .

ایران

خوشا مرز ایران عنبر نسیم / که خاکش گرامی‌تر از زرّ و سیم
هوایش مُوافق به هر آدمی / زمینش سراسر پُر از خرّمی
گر از فارس گویی بهشتی خوش است / همه مرز آن خرّم و دلکش است
به یک سوی اهواز مینو سرشت / که سبز است و خرّم چو باغ بهشت
گر از مُلک کرمان سرایم رواست / که هندوستانی خوش آب و هواست
خراسان ز چین و خُتن خوشتر است / که خاکش به مانند مشکِ تَر است
صفاهان چنو در جهان شهر نیست / نداند کَسَش کز خِرَد بهر نیست
عروس جهان است مُلکتِ اراک / که سرتاسرش مُشکبیز است خاک
هم از عهد جمشید و کاووسِ کِی / نبودست مُلکی به خوبی چو ریِ
گر آیی سویِ رشت و مازندران / پُر از سبزه بینی کران تا کران
همه بوستانش سراسر گُل است / به باغ اندرون لاله و سنبل است

« آقاخان کرمانی »

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

آدمی	= انسان، بشر
به باغ اندرون	= در باغ
بهر	= بهره ، قسمت
بینی	= می‌بینی
تر	= تازه
چو	= چون او
خُتن	= شهری است درآسیا که مُشک آن معروف بوده است
خرد	= عقل
خوشا	= چه خوش است، چه خوب است
دلکش	= آنچه دل را به خود می کشد، خوش
روا	= سزاوار، پسندیده
سرایم	= شعر بگویم
سیم	= نقره
صفاهان	= اصفهان
عنبر	= مادّه‌ای خوشبوست
عنبر نسیم	= نسیمش بوی عنبر می‌دهد
کاووس کی	= کیکاووس ، یکی از پادشاهان داستانی ایران
کران تا کران	= سرتاسر
کز	= که از

کَشَتش = کسی آن را

گرامی = عریر

مرر = سررمیں

مُشک = مادّه‌ای حوشبو وسیاه رنگ

مُشکبیر = در ایںحا یعنی بوی مشک می‌پراکند

مُلک = سررمیں، آب و حاک

موافق = سارگار

مینو = بهشت

مینو سرشت = چیری که طبیعت بهشتی دارد

بودَست = بوده است

پرسش :

۱ ــ شاعر ، فارس را به کحا تشبیه کرده است ؟

۲ ــ کدامیک ار شهرهای دیگر را شاعر شبیه بهشت دانسته است؟

۳ ــ کدام شهر است که به نطر شاعر در دنیا نطیرش نیست ؟

۴ ــ «عروس حهان» در این شعر چه شهری است ؟

۵ ــ شاعر کحا را پر ار سبره و گل و گیاه دانسته است ؟

تکلیف شب اوّل :

درس را بدقّت و با صدای بلند بخوانید

حواب این سؤالها را بنویسید

۱ ــ کدام شعر مربوط به فارس است ؟

۲ ـ اهواز به نظر شاعر چطور است؟

۳ ـ دربارهٔ اصفهان شاعر چه گفته است؟

۴ ـ کدام شعرها مربوط به رشت و مازندران است؟

۵ ـ چه چیز شهر خُتن معروف بوده است؟

۶ ـ کاووس کی که بوده است؟

تکلیف شب دوّم :

از روی درس یک بار با خطّ خوش بنویسید و شعر را حفظ کنید

افسانهٔ افریقایی

گرمای سختی بود و خورشید سوزان هر روز بر زمین می‌تابید. رودها بی‌آب شد و دریاچه‌ها تهی ماند، مزرعه‌ها خشک گردید و خشکسالی پدید آمد. گرسنگی مردم را از پا در آورده بود. همه نزد پیران‌قوم رفتند و از آنان خواستند تا تدبیری* بیندیشند. در آن میان جادوگر پیری گفت: دریاچه‌ها پر آب خواهد شد و باران زمین را زنده خواهد کرد به شرط آنکه شما دختر زیبایی را قربان کنید.

همه نزد پدر زیباترین دختر دهکده رفتند و گفتند: نجات مردم در دست توست. اگر حاضر بشوی که دختر خود را فدا کنی همه از مرگ رهایی می‌یابند. پدر فرزند خود را به کنار دریاچه برد. دخترک پرسید: پدر، آیا راست است که تو پذیرفته‌ای که مرا برای نجات مردم قربان کنند؟

پدر گفت: آری راست است. و آثار غم بر چهره‌اش نمایان شد.

دختر گفت: پس ای باران، ببار تا مردم نجات بیابند!

آب دریاچه بالا آمد و به زانوی دخترک رسید.

ـ مادر، آیا راست است که تو پذیرفته‌ای که برای نجات مردم مرا قربان کنند؟

ـ آری، راست است. مادر دست بر چشم نهاد تا کسی اشکش



را ببیند

– پس ای باران ببار و مردم را نجات بده!

آب تا سینهٔ دخترک بالا آمد.

– برادر جان، آیا راست است که تو پذیرفته‌ای که برای نجات مردم مرا قربان کنند؟

برادرش با چشمانی اشکبار گفت آری، راست است!

– پس ای عزیزان من، خداحافظ! من در این دریاچه می‌میرم تا

باران ببارد و دیگران نمیرند!

در این هنگام آب از سر دخترک گذشت در آسمان برق جهید و صدای رعد برخاست و باران تندی زمین را سیراب کرد

فردای آن روز جوانی به ده آمد که نامزد دخترک زیبا بود جوان به کنار دریاچه رفت و از شدّت خشم بر آب دریاچه که نامزدش را فرو برده بود تازیانه زد

ناگهان از دور صدایی به گوشش رسید دوست من، اگر تو هم در اینجا بودی، آیا نمی‌پذیرفتی که مرا برای نجات مردم قربان کنند؟

جوان با اندوه فراوان گفت من نیز می‌پذیرفتم.

در این هنگام آب دریاچه به یک سو رفت و دخترک زیباتر و شادمانتر از پیش نمایان شد و خرامان پیش آمد و همراه نامزدِ خود به سوی شهر روان گشت

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه :

آثار = اثرها ، نشانه‌ها

از پا درآورده بود = عاجز و ناتوان کرده بود

اندوه = غم، غصّه

تازیانه = شلاّق

تدبیری بیندیشد = فکر چاره‌ای بکند

پرسش :

۱ ــ خشکسالی از چه پدید می‌آید؟

۲ ــ چرا جان مردم بخطر افتاده بود؟

۳ ــ جادوگر پیر شرط آمدن باران را چه می‌دانست؟

۴ ــ چرا پدر و مادر حاضر شدند که دختر خود را قربان کنند؟

۵ ــ از کجا معلوم است که پدر و مادر و برادر از قربان کردن دختر غمگین بودند؟

۶ ــ چرا دخترک خود را فدا کرد؟

۷ ــ این داستان از چه مردمی است؟

تکلیف شب اوّل :

از روی این کلمه‌های هم‌خانواده سه بار بنویسید

تابیدن، تابش، تابناک ـ زراعت، زارع، مزرعه ـ غم، غمگین، غمناک ـ پذیرفتن، پذیرش، پذیرائی.

جواب پرسشهای درس را بنویسید

تکلیف شب دوّم :

از روی بندهای دوم و سوم این درس یک بار بدقّت بنویسید

زیر فعلها خط بکشید و آنها را جداگانه بنویسید

نامه‌ای از آبادان (۱)

روزی مهین به دبستان آمد و به دوست خود منیژه گفت که پدرش از طرف اداره مأمور آبادان شده است. مهین و منیژه قرار گذاشتند که با هم مکاتبه کنند و به قول خود نیز وفا کردند. منیژه در نامه‌های خود از احوال دوستان تهرانی و اخبار دبستان می‌نوشت و نامه‌های مهین بیشتر دربارهٔ سفر او بود و چیزهای تازه‌ای که می‌دید شاید دو نامهٔ اوّل و دوّم مهین برای شما هم قابل توجّه باشد

منیژهٔ عزیزم　　　　　　　　　　آبادان ۱۰ آذر ، ۱۳

چند روزی است که تو را ندیده ام و دلم برایت تنگ شده است . حال تو و دوستان تهرانی چطور است و چه می‌کنید ؟ یادت باشد که قول داده ای که خبرهای تازه را برایم بنویسی .

ما صبح روز سه شنبه با قطار از تهران حرکت کردیم . اوّلین بار بود که من سوار قطار می‌شدم و هرچه در داخل و خارج آن می‌دیدم برایم تازگی داشت . مدّتها کنار پنجره ایستاده بودم و بیرون را تماشا می‌کردم . هرچه از شهر دورتر می‌شدیم ، بر سرعت قطار افزوده می‌شد. تیرهای تلگراف و درختها بسرعت از جلو چشمم می‌گذشتند . مثل این بود که از ما می‌ترسیدند و می‌گریختند . پس از چند ساعت به قم رسیدیم . از دور گنبد طلایی حضرت معصومه در نور آفتاب می‌درخشید . در ایستگاه ، مسافران برای خریدن سوهان قم و نان و ماست پیاده می‌شدند ولی متأسّفانه فرصت نبود که برای زیارت به شهر بروند .

بین قم و اراک وقت مسافران به ناهار خوردن و استراحت گذشت. کم کم رفت و آمد در راهروهای قطار بیشتر شد، عدّه ای چمدانهای خود را به دست گرفته بودند. معلوم بود که قطار به اراک نزدیک می شود. پدرم از سر و صدا بیدار شد و گفت: «بَه! چه زود به اراک رسیدیم» وقتی که من بچّه بودم از تهران تا اراک را در چندین روز طیّ می کردیم ولی حالا، چقدر فرق کرده است! صبح راه افتاده ایم و هنوز غروب نشده به اراک رسیده ایم.

بعد از اراک قطار کم کم به کوهها نزدیک می شد و تمام شب از داخل تونلهای بزرگ و کوچک می گذشت. می گویند که این قسمت راه بسیار زیباست و درّه های سبز و خرّم دارد. صبح که بیدار شدیم، دیگر اثری از کوهها نبود و در دشت خوزستان پیش می رفتیم. چیزی نگذشت که به اهواز، مرکز خوزستان، رسیدیم. از آنجا هم گذشتیم و کمی بعد قطار وارد ایستگاه خرّمشهر شد. در ایستگاه پدرم ماشینی کرایه کرد تا ما را به آبادان برساند. از روی پُل بزرگ رودخانهٔ کارون گذشتیم و نخلستانهای خرّمشهر را پُشت سر گذاشتیم. ناگهان از دور ستونهای بلندی پیدا شد، پدرم گفت: اینها لوله های پالایشگاه است، چقدر از دور شبیه ستونهای عظیم تخت جمشید است!

خوب منیژه جان، مثل اینکه زیاد نوشتم، با تو خداحافظی می کنم و منتظر نامه ات هستم.

دوست تو - مهین

کلمه های تازه :

پالایشگاه = تصفیه خانه، جایی که نفت خام را صاف می کنند
عظیم = بزرگ
مأمور = کسی که به دنبال کاری فرستاده می‌شود
مکاتبه = به هم نامه نوشتن

پرسش :

۱ – پدر مهین به کدام شهر مأمور شده بود؟

۲ – مهین و منیژه در کدام شهر با هم به یک مدرسه می‌رفتند؟

۳ – آیا مهین تا حال با قطار مسافرت کرده بود؟ از کجا دانستید؟

۴ – قبر حضرت معصومه در کدام شهر است؟

۵ – چه چیز شهر قم معروف است؟

۶ – اراک از تهران دورتر است یا از قم؟

۷ – بعد از چه شهری قطار وارد قسمت کوهستانی شد؟

۸ – چه شهری مرکز خوزستان است؟

۹ – چرا منظرهٔ پالایشگاه را با منظرهٔ تخت‌جمشید مقایسه می کنند؟

تکلیف شب اوّل :

از روی قسمتی که قطار از اراک گذشت تا آخر درس یک بار با توجّه به املای کلمه‌ها بنویسید

تکلیف سب دوّم .

این حمله‌های درهم ریحته را مرتّب بکنید و از روی آنها یک بار سویسید و ریر فعلها حط بکشید

۱- مأمور پدر شد مهین

۲- خود منیژه در دوستان نامه‌هایش از گفتگو می‌کرد تهرانی .

۳- مار مهین بود که اوّلین مسافرت با می‌کرد قطار .

۴- می درخشید از گنبد دور طلایی .

ار روی این کلمه‌های هم‌خانواده پنج بار بنویسید

امر، مأمور، مأموریّت - صاف، تصفیه .

نامهٔ دوم مهین را با دقّت بخوانید تا بتوانید در کلاس به پرسشهای درس حواب بدهید

نامه‌ای از آبادان(۲)

آبادان ۱۵ دی ۱۳۰

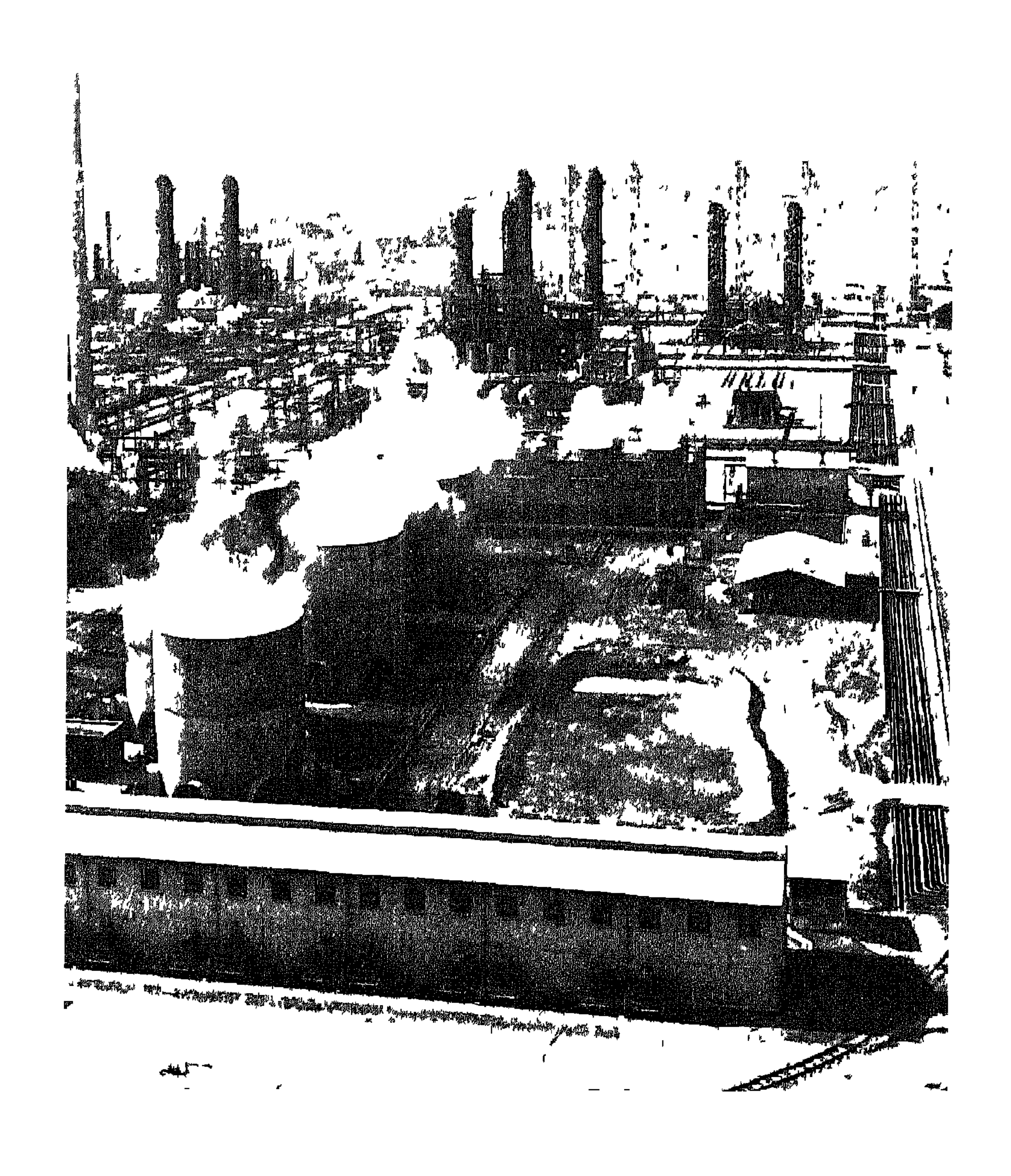
منیژهٔ عزیزم، چند روز پیش نامه‌ات رسید از مژدهٔ سلامت تو و دوستان بسیار خوشحال شدم.
چقدر دلم می‌خواست که با شما بودم و مثل گذشته در کارها و بازیهای شما شرکت داشتم!
من هم اینجا به مدرسه می‌روم و کم کم دوستانی پیدا کرده‌ام و دیگر مثل روزهای اوّل تنها و غریب نیستم.

روزهای تعطیل به من خیلی خوش می‌گذرد، زیرا که بیشتر وقتها با پدر و مادرم برای تماشای محلّه‌های مختلف آبادان و خرّمشهر می‌رویم. منیژه جان. آبادان برخلاف تهران که اصلاً رودخانه ندارد جزیره است و دورتادور آن را خلیج فارس و شطّ العرب و رودهای کارون و بهمن‌شیر گرفته است. به علّت همین فراوانی آب شهر آبادان بسیار سبز و خرّم است پالایشگاه و لوله‌های نفت هم آن را به صورت شهر صنعتی بزرگی درآورده است. برای همین هم هست که به آبادان «شهر نفت» می‌گویند.

جمعهٔ پیش جای تو خالی، برای گردش به خرّمشهر رفتیم. این شهر هم در کنار رود کارون و شطّ العرب واقع شده است. نمی‌دانی چه کشتیهای بزرگی در بندرگاه این شهر لنگر انداخته بودند! روی کارون هم همیشه قایقهای کوچک و بزرگ در حرکت است. مردم خرّمشهر معمولاً سوار قایقهای بلند و باریکی می‌شوند که به آن بَلَم می‌گویند. شنیده‌ام که تا چند سال پیش فقط با قایق می‌شد از این طرف



دور تا دور آبادان و خرمشهر پر از نخلستان است



پالایشگاه آبادان

کارون به طرف دیگر آن رفت ، ولی حالا پل بزرگی ساخته اند که با ماشین از روی آن می توان گذشت دور تا دور آبادان و خرمشهر پر از نخلستان است . نمی دانی که در کنار رودخانه و در میان این نخلستانها ، غروب خورشید چقدر زیباست ! کاش می توانستی که تعطیلات عید به آبادان بیایی و همهٔ این چیزها را از نزدیک ببینی .

حالا دیگر با اجازهٔ تو نامه ام را تمام می کنم . از قول من به همهٔ دوستان سلام برسان .

دوست تو ـ مهین

کلمهٔ تازه :

غریب = ناآشنا ، دور از وطن

پرسش :

۱ ــ چرا روزهای تعطیل به مهین خوش می گذشت ؟

۲ ــ دور تا دور آبادان را چه چیز فرا گرفته است ؟

۳ ــ چرا آبادان سبز و خرّم است ؟

۴ ــ چرا آبادان را «شهر نفت » می گویند ؟

۵ ــ کشتیهای بزرگ در کجا لنگر انداخته بودند ؟

۶ ــ مهین دلش می‌خواست که منیژه در تعطیلات عید چه بکند ؟

تکالیف شب اوّل .

برای یکی از دوستان یا خویشانتان که در شهر دیگری زندگی می کند نامه‌ای بنویسید و در آن از شهر خود صحبت کنید

تکلیف سب دوّم :

ار روی این حمله ها یک بار سویسید و ریر کلمه‌ای که فعل به آن برمی گردد حطّ بکتید

متال ما روز سه‌تسه حرکت کردیم

۱- من به مدرسه می روم .

۲- نامهٔ تو چند روز پیش رسید .

۳- مهین و منیژه باهم مکاتبه کردند .

۴- در ایستگاه مسافران از قطار پایین آمدند .

۵ - برروی کارون همیشه قایقهای کوچک و بزرگ حرکت می کنند .

۶- مردم خرّمشهر معمولاً بلم سواری شوند

۷- مهین به منیژه نامه نوشت .

۸ - رود کارون از کنار خرّمشهر می گذرد .

۹- کشتیها در بندر لنگر انداختند .

۱۰- من نامه‌ام را تمام می کنم .

بانوی فانوس به دست

در حدود صد سال پیش در یک خانوادهٔ بسیار ثروتمند انگلیسی به نام «نایتینگل»، دختری بدنیا آمد که او را فلورانس نامیدند.

در آن زمان رسم نبود که دختران درس بخوانند و بیشتر مردم، بخصوص اَشراف، آموختن علم را فقط برای پسران لازم می‌دانستند، ولی فلورانس میل نداشت که مانند دختران اشراف پرورش یابد از این‌رو با کمک پدر به تحصیل علم پرداخت هنگامی که کودک بود، روزی به پزشکی کمک کرد تا پای شکستهٔ سگی را زخم بندی کند از آن وقت به کار پرستاری علاقه‌مند گشت و چون بزرگ شد خواست که به آموختن این فن بپردازد

در آن زمان بیشتر زنان پرستار بیسواد بودند خانوادهٔ نایتینگل از اینکه دخترشان به آموختن فنّ پرستاری مایل شده بود، سخت ناراضی بودند، ولی فلورانس با وجود مخالفت خانوادهٔ خود از این تصمیم باز نگشت و در این راه از هیچ کوششی دریغ نکرد و پیوسته در پرستاری با رویی گشاده نامطبوع‌ترین کارها را انجام می‌داد فلورانس سالها در بیمارستانهای لندن خدمت کرد تا آنکه میان انگلیس و روس جنگی شروع شد و به این دختر فداکار خبر رسید که بسیاری از سربازان زخمی شده‌اند و به کمک پرستارانی مانند

او نیازمندند

فلورانس با سی و هشت نفر از زنان پرستار به میدان جنگ شتافت در آنجا به حال زخمیان جنگ رسیدگی می‌کرد و به نظافت بیمارستانها می‌پرداخت و حتّی شبها فانوس به‌دست به بالین بیماران می‌آمد و آنان را دلداری می‌داد به این ترتیب فلورانس و همکارانش عدّهٔ بسیاری را از مرگ نجات دادند سربازان و بیماران به این زنان فداکار با نظر احترام نگاه می‌کردند و بیش از همه فلورانس را محترم می‌داشتند و او را «بانوی فانوس به دست» می‌نامیدند

در این هنگام فلورانس به بیماری سختی دچار شد و ناچار به انگلستان بازگشت وی بر اثر بیماری چنان ناتوان شده بود که دیگر نتوانست به کار پرستاری ادامه بدهد، امّا باز هم بیکار ننشست و در فنّ پرستاری کتابی نوشت در این هنگام مدرسهٔ پرستاری «فلورانس نایتینگل» به نام او تأسیس شد و فلورانس اغلب به امور این مدرسه رسیدگی می‌کرد

این زن فداکار در هشتاد و هفت سالگی به دریافت بزرگترین نشان خدمت نایل شد این نشان تا آن زمان به هیچ زنی داده نشده بود فلورانس نایتینگل در نود سالگی جهان را بدرود گفت ولی نامش جاویدان ماند

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

اشراف = بزرگان

جاویدان = همیشگی

دریغ نکرد = کوتاهی نکرد، مضایقه نکرد

نامطبوع = ناخوشایند

پرسش :

۱ – فلورانس نایتینگل در کجا بدنیا آمده است ؟

۲ – فلورانس نایتینگل از چه خانواده‌ای بود ؟

۳ – چه شد که فلورانس به کار پرستاری علاقه‌مند گشت ؟

۴ – چرا خانوادهٔ نایتینگل از اینکه دخترشان پرستار شود ناراضی بودند؟

۵ – فلورانس در کار پرستاری نامطبوعترین کارها را چگونه انجام می‌داد؟

۶ – فلورانس برای چه به میدان جنگ رفت ؟

۷ – چرا فلورانس را «بانوی فانوس به دست» می‌نامیدند؟

۸ – چرا بزرگترین نشان خدمت را به فلورانس نایتینگل دادند؟

تکلیف شب اوّل :

۱ – با هر یک از این کلمه های هم‌خانواده یک جمله بسازید

ثروت ، ثروتمند ـ حاصل (نتیجه) ، تحصیل ـ محصّل ـ علاقه ، علاقه‌مند ، متعلّق ـ

تصمیم، مصمّم.

۲ – از روی هر یک از این کلمه‌ها سه بار بنویسید و به املای آنها توجّه کنید

دریغ ، نامطبوع ، اشراف ، نظافت ، محترم ، تأسیس، اغلب.

تکلیف شب دوّم :

– هر یک از این جمله‌ها را یک بار بنویسید و در هر جمله انجام دهندهٔ کار را تعیین کنید و زیر آن خطّ بکشید

مثال فلورانس در یک خانوادهٔ ثروتمند بدنیا آمد

۱- اشراف علم را فقط برای پسران لازم می دانستند .

۲- فقط پسران تحصیل علم می کردند .

۳- سربازان و بیماران فلورانس نایتینگل را محترم می شمردند .

۴- فلورانس در پرستاری از بیماران نامطبوع‌ترین کارها را انجام می داد

۵- پرستاران به نظافت بیماران پرداختند .

۶- این زن فداکار نشان افتخار دریافت کرد .

۷- فلورانس نایتینگل در نود سالگی درگذشت .

از روی سه بند آخر درس یک بار با دقّت و خطّ خوش بنویسید .

موزه

قرار بود که شاگردان کلاس چهارم به موزهٔ ایران باستان بروند تا یادگارهای دوران گذشتهٔ ایران را از نزدیک ببینند. روز قبل آموزگار بر روی تخته سیاه چنین نوشت:

بازدید از موزهٔ ایران باستان

ساعت حرکت: ۹ صبح

نشانی: خیابان موزه ـ موزهٔ ایران باستان

وسایل کار: دفترچهٔ یادداشت و مداد

شاگردان نیز این مطالب را در دفتر خود یادداشت کردند. سپس آموزگار دانش‌آموزان را به سه دسته تقسیم کرد. قرار شد که دستهٔ اوّل پس از دیدن موزه دربارهٔ سِلاحهای جنگی ایرانیان قبل از اسلام گزارشی تهیّه کند و دستهٔ دوّم در بارهٔ لباس و وسایل زندگی مردم آن دوره گزارشی بنویسد. موضوع گزارش گروه سوّم وصفِ موزه بود.

پس از آنکه معلوم شد که هر یک از شاگردان جزءِ چه گروهی

است، آموزگار گفت «بچّه‌ها برای اینکه گزارش شما دقیق و مفید باشد باید این چند چیز را در نظر داشته باشید»

اوّلاً، باید افراد هر گروه چیزهای جالب توجّهی را که در موره می‌بینند یا مطالبی را که از راهنما می‌شنوند یادداشت کنند.

ثانیاً، برای روشن شدن نکته‌هایی که در گزارش نوشته می‌شود بهتر است که نوشته با نقّاشی یا عکس همراه باشد.

ثالثاً، همهٔ اعضای گروه یادداشتهای خود را باید به منشی گروه بدهند تا او آنها را مرتّب و منظّم کند و از همهٔ آنها گزارش کاملی تهیّه کند وقتی که گزارش آماده شد منشی آن را برای افراد گروه می‌خواند تا همه دربارهٔ آن اظهار نظر بکنند و مطمئن شوند که نکته‌ای از قلم نیفتاده و اشتباهی روی نداده است پس از آن باید گزارش را با خطّ خوش بنویسید و به من بدهید خواهش می‌کنم که هنگام نوشتن گزارش این نکته‌ها را رعایت بکنید

۱ ـ بالای صفحه سمت راست ورقه بنویسید:

موضوع گزارش

تاریخ

۲ ـ در نوشتن گزارش باید توجّه داشته باشید که هر موضوعی بدقّت و بدون مطالب اضافی نوشته شود

۳ ـ گزارش شما باید از روی نقشهٔ منظّمی تهیّه شود، به این ترتیب

که اوّل هدف کار را سویسید، سپس موصوع را شرح دهید، و در آخر نتیجه را بیان کنید

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه :

اظهار نظر نکنند	= عقیدهٔ خود را بیان نکنند
افراد	= اشخاص
ثانیاً	= در مرتبهٔ دوّم
ثالثاً	= در مرتبهٔ سوّم
سِلاح	= ابزار و آلات جنگ
مطالب	= مطلبها
مطمئن شوند	= خاطر جمع شوند
وصف	= بیان حالت و صفت چیزی

پرسش :

۱ ـ قرار بود که شاگردان کلاس چهارم برای گردش علمی به کجا بروند؟

۲ ـ آموزگار بر تخته سیاه چه نوشت؟

۳ ـ برای چه آموزگار شاگردان را به سه دسته تقسیم کرد؟

۴ ـ شاگردان برای تهیّهٔ گزارش چند چیز را باید در نظر داشته باشند؟

۵ ـ برای نوشتن گزارش چند نکته را باشد که رعایت بکنند؟

به این نکته توجّه کنید:

در جملهٔ «شاگردان به گردش علمی رفتند»، فعل «رفتند» به کلمهٔ «شاگردان» بر می‌گردد و شاگردان هستند که کار رفتن به گردش علمی را انجام داده‌اند. پس کلمهٔ «شاگردان» در این جمله «فاعل» است

فاعل کسی یا چیزی است که انجام دادن کاری را به آن نسبت می‌دهند

تکالیف شب اوّل :

ـ جواب این سؤالها را از روی درس بدقّت بنویسید

۱ ـ کار هر یک از دسته‌ها چه بود؟

۲ ـ قرار شد همهٔ اعضای یک گروه یادداشتهای خود را به چه کسی بدهند؟

۳ ـ وظیفهٔ منشی گروه در تهیّهٔ گزارش چه بود؟

۴ ـ سه نکته‌ای که باید در نوشتن گزارش بخاطر داشت کدام است؟

ـ از روی هر یک از این کلمه‌ها سه بار بنویسید

وصف ، سلاح ، اوّلاً ، ثانیاً ، ثالثاً ، مطمئن ، رعایت ، مطالب ، منظّم .

تکلیف شب دوّم :

– معلوم کنید که هر یک از این کلمه‌ها از چه جزءهایی ترکیب شده است

مثال کارگر= کار + گر

یادداشت ، راهنما ، خوشبخت ، فداکار ، ثروتمند ، علاقه‌مند .

فراموشکار ، شکارچی ، همکار ، کارمند ، هنرپیشه ، هنرمند

– در این جمله‌ها به جای نقطه‌ها فاعل مناسب بگذارید، سپس از روی جمله‌ها یک بار بنویسید

۱ــ ... به موزه رفتند .

۲ــ ... گزارشها را مرتّب کرد .

۳ــ فردا ... به سفر می رود .

۴ــ ... از شاخه‌های درخت پریدند .

۵ــ ... در حیاط دبستان بازی می کنند .

۶ــ ظهرها ... در مدرسه ناهار می خورد

۷ــ امروز صبح ... با اتوبوس به مدرسه آمدیم .

۸ــ آیا ... این کتاب را خوانده اید ؟

۹ــ ... صبح زود به دبستان می آییم .

۱۰ــ ... تکالیف شب خود را مرتّب انجام می دهد .

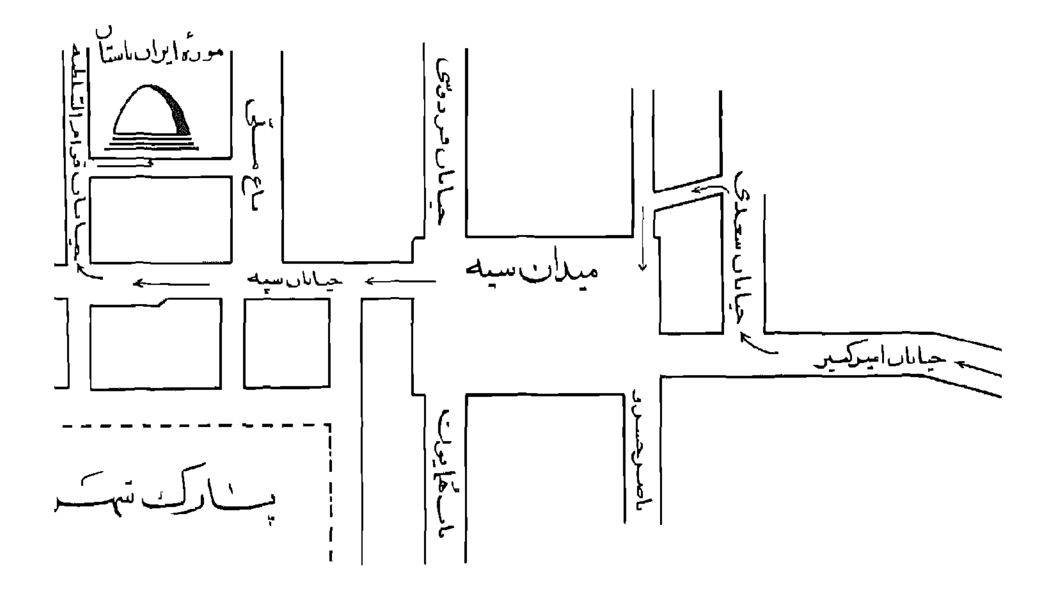
موضوع گزارش موزهٔ ایران باستان

تاریخ ۲ دی ۱۳۴۱

منشی گروه: پرویز شیرازی

هدف امسال درس تاریخ ما مربوط به دورهٔ بعد از اسلام است و برای آنکه درسهای تاریخ سال گذشته را بیاد بیاوریم و بخوبی با زندگی مردم ایران باستان آشنا بشویم روز یازده آذر همراه آقای آموزگار به موزهٔ ایران باستان رفتیم

محلّ موزه موزهٔ ایران باستان در مرکز شهر تهران قرار دارد و از دبستان ما چندان دور نیست راهی که اتوبوس تا موزه طی کرد در این نقشه دیده می‌شود



تاریخچه

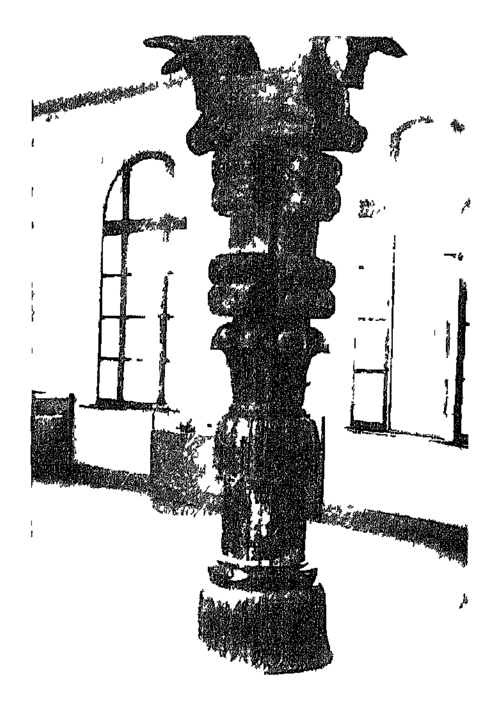
ساختمان دو طبقهٔ موزهٔ ایران باستان در سال ۱۳۱۶ بپایان رسیده است. در طبقهٔ اوّل اشیایی از دورهٔ ما قبل تاریخ و آثاری از ایران پیش از اسلام به نمایش گذاشته شده است. در طبقهٔ دوم آثار ایران بعد از اسلام جای دارد.

بازدید

برنامهٔ ما فقط بازدید از طبقهٔ اوّل بود. از سمت راست شروع کردیم. در جعبه‌های شیشه‌ایِ بزرگ کُوزها و تَبَرهای سنگی و کاسه‌های گِلی و وسایل دیگر زندگی مردمی بود که در غارها زندگی می‌کردند. در زیر هر چیز نوشته شده بود که در کجا بدست آمده و یادگار چند هزار سال پیش است.

بعد به دورهٔ تاریخی رسیدیم. راهنمای موزه گفت که در این قسمت سه مرحله از تاریخ ایران نمایش داده شده است: هخامنشیان، اشکانیان، ساسانیان.

در قسمت مربوط به هخامنشیان نمونه‌هایی از ظرفها و مجسّمه‌های آن دوره را دیدیم. در جعبه‌های شیشه‌ای دستبندها و گردنبندها و گوشواره‌های طلایی عصر هخامنشی قرار داشت. همچنین بعضی از سرستونهایِ



سر ستون سنگی زیبا از دورهٔ هخامنشی

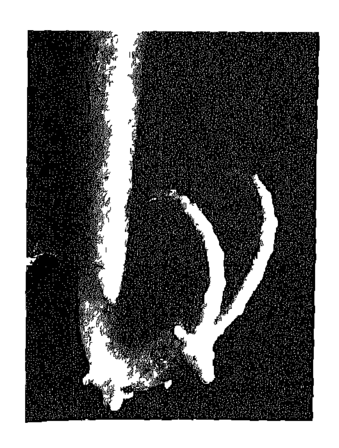


شیر سنگی از دورهٔ هخامنشی

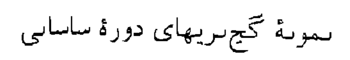
خطّ میخی برروی لوحهٔ
طلا از دورهٔ هخامنشی



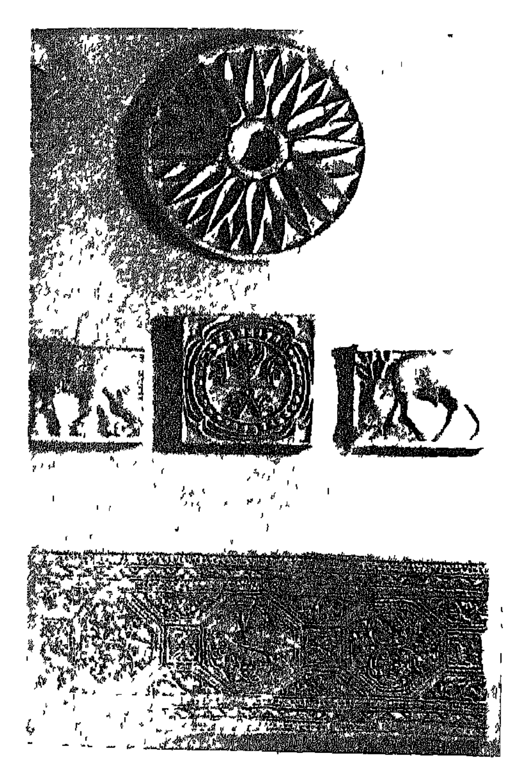
مجسمهٔ مفرغی مرد اشکانی

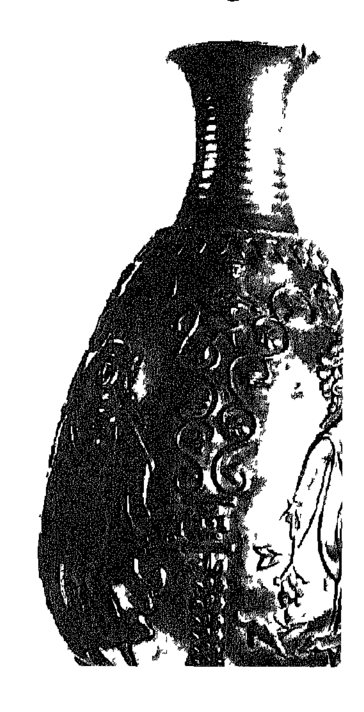


جام سفالین
از دورهٔ اشکانی



نمونهٔ گچ‌بریهای دورهٔ ساسانی





از وسایل زندگی دورهٔ ساسانی

سنگی عظیم و زیبا و نمونه‌ای از پلّکانهای کاخ شاهنشاهی هخامنشی را از تخت جمشید آورده و در آنجا گذارده بودند اوّلین بار بود که خط میخی را دیدیم خطّ میخی، خطّ ایرانیان دورهٔ هخامنشی بوده است که بر روی سنگها و لوحه‌های طلا و نقره کنده شده است در قسمت مربوط به دورهٔ اشکانیان یک مجسّمه و سایر چیزهایی که از مفرَغ ساخته شده است دیده می‌شود مجسّمهٔ مفرغیِ مرد اشکانی نحوی لباس مردان آن دوره را نشان می‌دهد این مجسّمه را در خاک بختیاری بدست آورده‌اند

در قسمت سوّم وسایل زندگی و جامهای نقره‌ای دورهٔ ساسانی دیده می‌شود بر دیوار این قسمت نمونه‌ای از گچ‌بُریهای زمان ساسانیان را می‌توان دید راهنما می‌گفت که بیشتر این اشیا در دامنه‌های شمالی البرز (در شمال ایران) بدست آمده است

بازدید ما در این قسمت پایان یافت امیدواریم که در آخر سال برای دیدن آثار دورهٔ اسلامی به طبقهٔ دوم موزه نیز برویم. این بازدید برای ما بسیار مفید بود، زیرا چیزهایی را که پارسال در تاریخ خوانده بودیم

امسال توانستیم ببینیم، و درست مثل این بود که تاریخ سال گذشته را دوره کرده باشیم

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه :

اشیا = چیزها

طی کرد = پیمود

عصر = زمان

ماقبل تاریخ = به دوره‌ای می‌گویند که هنوز هیچ خطّی اختراع نشده بود

مرحله = دوره

مفرغ = نوعی فلزّ است

پرسش :

۱ ـ هدف دانش‌آموزان از رفتن به موزهٔ ایران باستان چه بود؟

۲ ـ موزهٔ ایران باستان در کدام شهر ایران است ؟

۳ ـ به نقشهٔ درس نگاه کنید شاگردان از کدام میدان معروف تهران گذشتند تا به موزه رسیدند؟

۴ ـ ساختمان موزه چند طبقه است ؟

۵ ـ چرا دانش‌آموزان این بار فقط از طبقهٔ اوّل دیدن کردند؟

تکلیف شب اوّل :

با دقّت درس را بخوانید و جواب این سؤالها را بنویسید

۱ ــ در سه قسمت موزه آثار چه دوره‌هایی از تاریخ ایران نشان داده شده است؟

۲ ــ در بازدید از موزه از کدام طرف باید شروع کرد؟

۳ ــ در این موزه دورهٔ تاریخ ایران قبل از اسلام را به چه مرحله‌هایی تقسیم کرده‌اند؟

۴ ــ ایرانیان زمان هخامنشی با چه خطّی چیز می‌نوشتند؟

۵ ــ سر ستونها و پلّکانهای دورهٔ هخامنشی را از کجا به‌موزه آورده‌اند؟

۶ ــ اشیای مربوط به دورهٔ اشکانی را از کجا بدست آورده‌اند؟

۷ ــ خاک بختیاری در دامنهٔ چه کوهی است و در کدام قسمت ایران قرار دارد؟

۸ ــ اشیای مربوط به دورهٔ ساسانی را از کجا بدست آورده‌اند؟

تکلیف شب دوّم :

گزارشی از یکی از گردشهای علمی خود تهیّه کنید

سعدی

شیخ سعدی از شاعران و نویسندگان بزرگ ایران است که در قرن هفتم هجری می‌زیسته است. سعدی در شیراز متولّد شد. ابتدا در همان شهر به تحصیل علم پرداخت، سپس برای کسب دانش به بغداد رفت. سعدی در حدود سی تا چهل سال به سیاحت پرداخت. می‌گویند که به شهرهای بسیار مانند مکّه و دمشق و بغداد مسافرت کرد و با اشخاص مختلف آشنا شد و چیزهای فراوان دید. سرانجام از سفر سیر شد و به شیراز بازگشت.

سعدی در حدود پنجاه سالگی کتاب «گلستان» را نوشت. گلستان کتابی است به نثر آمیخته به نظم. این کتاب دارای هشت باب است و هر باب شامل حکایتها و داستانهایی است که حاصل دیده‌ها و شنیده‌های اوست. سعدی گلستان خود را مانند باغی می‌داند که گلهایش هرگز پژمرده نمی‌شود. وی در این باره می‌گوید:

به چه کار آیدت ز گُل طَبَقی — از گُلستانِ من بِبَر وَرَقی
گُل همین پنج روز و شش باشد — وین گلستان همیشه خوش باشد

دیگر از آثار سعدی «بوستان» است که سراسر آن به نظم است. این کتاب دارای ده باب است و در هر باب اندرزها و نکته‌های

اخلاقی و اجتماعی به صورت حکایت آورده شده است

سعدی جز «بوستان» و «گلستان» آثار دیگر نیز دارد

بعضی از شعرهای سعدی ضَربُ‌المَثَل شده است مثل این شعر

نابرده رنج گنج مُیَسّر نمی‌شود   مُزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

مجموعهٔ آثار سعدی را «کُلّیّات سعدی» می‌گویند

سعدی نزدیک به نود سال عمر کرد و در شیراز در گذشت

آرامگاه او در همان شهر است

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه ·

اندرز = پند

باب = در اینجا به معنی فصل کتاب یعنی قسمتی از کتاب می‌باشد

حاصل = نتیجه

سیاحت = جهانگردی

ضرب‌المثل = شعر یا عبارتی که به صورت مَثَل درآمده است و مردم آن را در گفته‌ها و نوشته‌های خود بکار می‌برند

میسّر نمی‌شود = بآسانی بدست نمی آید

نثر = نوشته‌ای که شعر نباشد

نظم = شعر

وین = واین

پرسش :

۱ ـ شیخ سعدی چند سال پیش می‌زیسته است ؟

۲ ـ قرن چند سال است ؟

۳ ـ اکنون قرن چندم هجری است ؟

۴ ـ به نظر شما سعدی با چه وسیله هایی مسافرت می کرد ؟

۵ ـ سعدی چه کتابهایی نوشته است ؟

۶ ـ بوستان سعدی به نظم است یا به نثر ؟

۷ ـ به مجموعهٔ آثار سعدی چه می گویند؟

۸ ـ آرامگاه سعدی در کجاست ؟

تکلیف شب اوّل ·

ـ پنج سطر نثر و پنج بیت شعر بنویسید

ـ شعرهای این درس را حفظ کنید

تکلیف شب دوّم :

ـ با هر یک از این کلمه های هم‌خانواده یک جمله بسازید

تولد ، متولّد ـ علم ، عالم ، معلوم ـ سیاحت ، سیّاح (جهانگرد) ـ

اثر، آثار، تأثیر، مؤثّر

ـ در این جمله‌ها برای فاعلها، فعل مناسب بگذارید سپس از روی جمله‌ها یک بار بنویسید

۱ـ شیخ سعدی در شیراز ...

۲ـ مردم به تماشای آرامگاه سعدی ...

۳ـ ما هفتهٔ گذشته به گردش علمی ...

۴ـ سعدی «بوستان» را به نظم ...

۵ـ آیا شما شیراز را ......؟

جوان نافرمان و مادر

جوانی سر از رأی مادر بتافت — دل دردمندش به آذر بتافت
چو بیچاره شد پیشش آورد مهد — که ای سست مهر فراموش عهد
نه گریان و درمانده بودی و خرد — که شبها ز دست تو خوابم نبرد
نه در مهد، نیروی حالت نبود — مگس راندن از خود مجالت نبود
تو آنی که از یک مگس رنجه‌ای — که امروز سالار و سرپنجه‌ای

(از «بوستان» سعدی)

کلمه ها و ترکیبهای تازه.

آذر = آتش

بتافت = سوزاند «دل دردمندش به آذر بتافت»، یعنی دلش را با سخنان تند و آتشین خود سوزانید

خُرد = کوچک

رأی = فکر، عقیده، در اینجا «سر از رأی مادر بتافت» یعنی از دستور و فرمان مادر سرپیچی کرد

رنجه‌ای = در رنج و زحمت هستی

سالار = بزرگ

سرتافت = سرپیچی کرد

سرپنجه‌ای = قوی‌دست هستی

سست مهر = کسی که محبّتش محکم و پابرجا نیست

عهد = پیمان، «فراموش عهد» یعنی کسی که پیمان خود را فراموش می‌کند

مجالت نبود = قدرت نداشتی

مهد = گهواره

پرسش :

۱ـ این شعر از چه کتابی است؟

۲ـ «بوستان» به نظم است یا نثر؟

۳ـ جوان چگونه دل مادر را سوزانید؟

۴ـ مادر به او چه گفت؟

۵ـ چه شعر دیگری دربارهٔ مادر می‌دانید؟

تکلیف شب اوّل :

ـ از روی این درس یک بار با خطّ خوش بنویسید و درس را به صدای بلند بخوانید

تکلیف شب دوّم :

ـ هر یک از این کلمه‌ها را در جمله‌ای بکار ببرید

بیچاره ، عهد ، گریان ، نیرو ، فراموش ، دردمند .

ـ شعر را حفظ کنید

حکایت

روزی به غرور جوانی بانگ بر مادر زدم . دل آزرده به کُنجی نشست و گریان همی گفت : مگر خُردی فراموش کردی که درشتی می کنی ؟

چه خوش گفت زالی به فرزند خویش چو دیدش پلنگ افکن و پیلتن
گر از عهد خُردیت یاد آمدی که بیچاره بودی در آغوش من
نکردی در این روز بر من جَفا که تو شیر مَردی و من پیر زن

(از حکایتهای «گلستان» سعدی)

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه :

پلنگ افکن = کسی که پلنگ را بزمین می‌اندازد ، دلاور ،شجاع
جفا = ستم
خردیت = کوچکیت ، کودکیت
دل آزرده = رنجیده
زال = پیرزن
گر از عهد خردیت یاد آمدی = اگر دورهٔ کودکی به یادت می آمد

پرسش

۱ ــ این داستان از چه کتابی است ؟

۲ ــ گلستان سعدی تقریباً چند سال پیش نوشته شده است ؟

۳ ــ این حکایت دربارهٔ چیست ؟

تکالیف شب اوّل :

ــ از روی این درس یک بار با دقّت و با خطّ خوش بنویسید و شعرهای آن را حفظ کنید

ــ خلاصهٔ شرح حال سعدی را بنویسید

تکالیف شب دوّم :

ــ این جمله های درهم را مرتّب بکنید و از روی آنها یک بار بنویسید زیر فاعل هر جمله یک خطّ قرمز و زیر فعل هر جمله دو خطّ قرمز بکشید

۱ــ داشت کوتاهی در زورخانه . .

۲ــ دوخت مادر درشت به فرزند را خود چشمهای . .

۳ــ کتاب درسالگی سعدی پنجاه نوشت را گلستان .

۴ــ بود روزهای تابیده برزمین دراز سوزان خورشید . .

۵ ــ همان شیراز تحصیل سعدی کرد درمتولّد شد وشهر در . .

۶ ــ به راه افتاد تأمّل آهو خرگوش پس کمی از به دنبال . .

۷ــ «گلستان» در ما کتاب داستانهای می خوانیم جالب . .

۸ ــ از دور راههای مردم تماشای به سعدی می آیند آرامگاه

تِلِفُن

زندگی مردم روز بروز آسانتر و دلپذیرتر می‌شود. مردم جهان هر روز بنوعی از ثمرهٔ کوشش دانشمندان و مخترعان بزرگ برخوردار می‌گردند. معمولاً داستان هر اختراعی به این ترتیب آغاز می‌شود که نکته‌ای ساده کنجکاوی دانشمندی را برمی‌انگیزد. وی با شهامت و پشتکار دنبال آن را می‌گیرد، از شکست دلسرد نمی‌شود، بلکه از آن پند می‌گیرد. سر انجام، پس از سالها رنج و زحمت، به آرزوی خود دست می‌یابد و اثری جاویدان از خود باقی می‌گذارد.

داستان زندگی «اَلِکْساندر گراهام‌بِل» مخترع تلفن نیز چنین آغاز شد. بِل آموزگار کودکان کر و لال بود و از کر بودن شاگردان خود رنج می‌برد. عاقبت به این فکر افتاد که یک گوشی بسازد تا به یاری آن کرها صداها را بشنوند. در این راه زحمت بسیار کشید و آزمایشها کرد.

بل روزی هنگام آزمایش ناگهان متوجّه شد که به کمک برق می‌توان اِرتِعاشات صدا را از جایی به جای دیگر فرستاد. بل دریافت که به رازی بزرگ پی برده است. آنگاه به فکر ساختن دستگاهی افتاد که مردم بتوانند با آن از راه دور با یکدیگر گفتگو کنند.

برای رسیدن به این مقصود تحصیلات خود را در رشتهٔ برق ادامه داد. از آن پس اتاق کوچک او همیشه پُر از سیم و وسایل برقی

بود. بارها در لحظه‌ای که گمان می‌کرد موفّق شده است، با شکست رو به رو می‌شد، زیرا یا سیمی بد بسته شده بود یا حساب کار در جایی غلط بود.

پس از سالها، روزی بل با همکار خود «واتسُن» در دو اتاق جداگانه پشت دستگاههای گیرنده و فرستنده مشغول تجربه بودند. ناگهان بل صدایی را که دستگاه فرستنده ایجاد کرده بود با دستگاه گیرندهٔ خود شنید. از این کشف بسیار شاد شد و به تکمیل دستگاه خود پرداخت. روزی که اوّلین تلفن ساخته شد، بل دستگاه گیرنده را در زیرزمین نزد واتسن گذاشت و خود در بالاخانه در پشت دستگاه فرستنده قرار گرفت و آنگاه در پشت تلفن چنین گفت: آقای واتسن، لطفاً تشریف بیاورید بالا.

لحظه‌ای بعد واتسن با شادی بسیار وارد اتاق شد و فریاد زد: دستگاه کار می‌کند! صدای شما را شنیدم! عاقبت موفّق شدید!

به این ترتیب بار دیگر مخترعی با کوشش و فداکاری خود وسیله‌ای دیگر برای آسایش مردم تهیّه کرد. از آن زمان در حدود نود سال می‌گذرد. اکنون سراسر جهان با سیمهای تلفن به هم مربوط شده است و بآسانی می‌توان از این سوی جهان با آن سوی جهان گفتگو کرد.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه .

ایجاد کرده بود = بوجود آورده بود

ارتعاشات = لرزشها

برمی‌انگیزد = تحریک می‌کند

به آرزوی خود دست می‌یابد = به آرزوی خود می‌رسد

پی برده است = راه یافته است ، فهمیده است

تکمیل = کامل کردن

ثمره = نتیجه ، میوه

دلسرد = بی‌شوق ، بی‌میل

شهامت = دلیری

مخترع = کسی که چیزی به وجود می‌آورد

پرسش :

۱ – زحمت و کوشش دانشمندان چگونه در زندگی مردم تأثیر می‌کند؟

۲ – به نظر شما چه چیز باعث پیشرفت کار مخترعان می‌شود؟

۳ – مخترع تلفن کیست؟

۴ – بل چگونه به فکر ساختن تلفن افتاد؟

۵ – بل از چه قوّه‌ای برای ساختن تلفن استفاده کرد؟

۶ – اوّلین جمله‌ای که در تلفن گفته شد چه بود؟

۷ – تقریباً چند سال از اختراع تلفن می‌گذرد؟

تکلیف شب اوّل :

ــ حواب این سؤالها را سویسید

۱ ــ محترع چراع برق که بود؟

۲ ــ محترع هواپیما که بود؟

۳ ــ محترع تلفں که بود؟

۴ ــ الکل را که کشف کرد؟

۵ ــ کتاب «گلستان» را که بوشت؟

ــ نام یںح دختر و یںح پسر و یںح شهر و یںح حیوان و یںح گیاه و یںح چیر را سویسید

تکلیف سب دوّم :

ــ این حدول را حل کنید

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
				■			۱
			■				۲
	■			■		■	۳
■		■					۴
						■	۵
		■					۶

ار راست به چپ

۱ ــ محترع تلفں ــ سر سبب ۲ ــ ار آلات موسیقی ــ بعضی ار پسران بر بست دارند ۳ ــ ب واروبه ۴ ــ بدرنگ ۵ ــ بحصل دانس ۶ ــ بعضی ار میوه‌هاس طوربد ــ یک سبب

ار بالا به پاس

۱ ــ کافی است!

۲ ــ به حرف می‌ربد و به می‌سود

۳ ــ روس معمول

۴ ــ بو بدارد

۵ ــ رمان

۶ ــ کسی که ار او حرف می‌رسم ــ «بدل» درهم ریحته

۷ ــ دو حرف کمتر ار «بردیک» ــ درحت انگور

رنج و گنج

برو کار می‌کن مگو چیست کار		که سرمایهٔ جاودانی است کار

نگر تا که دهقان دانا چه گفت		به فرزندگان چون همی خواست خفت

که میراث خود را بدارید دوست		که گنجی ز پیشینیان اندر اوست

من آن را ندانستم اندر کجاست		پژوهیدن و یافتن با شماست

چو شد مهرمه کشتگه برکنید		همه جای آن زیر و بالا کنید

نمانید ناکنده جایی ز باغ		بگیرید از آن گنج هر جا سراغ

پدر مُرد و پوران به امید گنج		به کاویدن دشت بُردند رنج

به گاوآهن و بیل کندند زود		هم اینجا، هم آنجا و هر جا که بود

قضا را در آن سال از آن خوب شخم		ز هر تخم برخاست هفتاد تخم

نشد گنج پیدا ولی رنجشان		چنان چون پدر گفت شد گنجشان

(ملک‌الشعرای بهار)

کلمه‌ها وترکیبهای تاره ·

ایدر = در

برکشید = بکشید

پژوهیدن = جستجو کردن

پیشینیان = گذشتگان

دانا = عالم و دانشمند ، در اینجا یعنی فهمیده و با تجربه

قضا را = اتّفاقاً ، از قضا

کاویدن = کندن

کشتگه = کشتزار

مهرمه = ماه مهر

میراث = آنچه به ارث می‌رسد

نگر = نگاه کن ، توجّه کن

نمانید = نگذارید

همی‌خواست خفت = در اینجا یعنی خواست بمیرد

پرسش ·

۱ ــ این شعر از کیست ؟

۲ ــ چرا می گویند کار سرمایهٔ جاودانی است ؟

۳ ــ چرا به این دهقان گفته شده است «دانا » ؟

۴ ــ برای چه پسران همهٔ دشت را زیر و رو کردند؟

۵ ــ نتیجهٔ رنج پسرها چه شد؟

تکلیف شب اوّل :

– از روی این شعر یک بار بدقّت و با خطّ خوش بنویسید و از آن تصویری بکشید

تکلیف شب دوّم :

۱ – از روی آن قسمت از درس که مربوط به نصیحت دهقان به پسرانش است ، یک بار بنویسید

۲ – شعر را حفظ کنید

شیر و خورشید سرخ

در حدود یک قرن پیش در ایتالیا جنگ سختی درگرفت و نویسنده‌ای از اهالی سویس در بارهٔ وضع ناگوار زخمیان این جنگ کتاب کوچکی نوشت در این کتاب نویسنده پیشنهاد کرده بود که از میان مردم گروههای داوطلبی تشکیل شود تا به یاری زخمیان و بیماران میدانهای جنگ بشتابند پیشنهاد این نویسنده سبب شد که جمعیّتی برای نجات زخمیان و آسیب‌دیدگان جنگ در سویس تشکیل شود

چیزی نگذشت که کار این گروه مورد توجّه دولتهای مختلف قرار گرفت و عاقبت جمعیّت بین‌المللی صلیب سرخ بوجود آمد علامت این جمعیّت پارچهٔ سفیدی است که در میان آن صلیب سرخی دیده می‌شود از آن پس قرار شد که هنگام جنگ در هر محلّی که پرچم این جمعیّت افراشته شود آنجا از هجوم دشمنان در امان بماند، و کسانی که این نشان را همراه داشته باشند بتوانند آزادانه در میان زخمیها آمد و رفت کنند

کم کم کار صلیب سرخ از پرستاری بیماران و رسیدگی به احوال اسیران جنگی گذشت و به دوران صلح کشید هر چه فعّالیّت این جمعیّت بیشتر و نتیجهٔ آن بهتر می‌شد، دامنه‌اش نیز وسیع‌تر می‌گشت در کشورهای مختلف نیز شعبه‌های بسیار از این جمعیّت

به نامهای مختلف بوجود آمد

در ایران نیز در سال ۱۳۰۱ جمعیّت شیروخورشید سرخ تشکیل گردید. وظیفهٔ این جمعیّت تنها رسیدگی به زخمیها یا اسیران جنگی نیست بلکه در ایّام صلح نیز وظیفه‌هایی بعهده دارد. تهیهٔ وسایل پیشگیری از امراضِ ساریْ مانند آبله، و رسیدگی به آسیب دیدگان حوادث ناگهانی مانند زلزله و سیل، و تربیت پرستارهای با تجربه و دلسوز از وظایف این جمعیّت است. سازمان جوانان شیر و خورشید سرخ نیز جوانان داوطلب را برای اینگونه خدمتهای اجتماعی تربیت می کند.

چنانکه می‌بینید یک واقعهٔ محلّی در ایتالیا باعث پیدایش جمعیّت بزرگ خیریّه‌ای در جهان گردید که همهٔ شعبه‌های آن هدف واحدی دارند. همینکه در گوشه‌ای از جهان حادثه‌ای پیش آید و جان مردم بخطر بیفتد گروههای اِمدادیِ این جمعیّتها، از هر مذهب و ملّت، به یاری آنها می‌شتابند. در حقیقت هدف مقدّس جمعیّت شیر و خورشید سرخ این شعر سعدی است که می گوید

بنی آدم اعضایِ یکدیگرند / که در آفرینش زیک گوهرند
چو عُضوی به درد آورد روزگار / دگر عُضوها را نمانَد قرار
تو کز محنت دیگران بیغمی / نشاید که نامت نهند آدمی

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

امدادی = کمکی

امراض = مرضها ، بیماریها

بنی آدم = آدمیان

پرچم افراشته شود = پرچم بالا برود

حوادث = حادثه ها ، پیشامدها

در امان بماند = محفوظ بماند

ساری = سرایت کننده

قرار = آرامش

گوهر = اصل

محنت = رنج

ناگوار = ناخوشایند ، نامطبوع

نشاید = سزاوار نیست

واحد = یگانه ، در اینجا یکسان

هجوم = حمله

پرسش :

۱ ــ نویسندهٔ سویسی در کتاب کوچک خود چه پیشنهادی کرده بود؟

۲ ــ اوّلین گروه امدادی در کدام کشور بوجود آمد؟

۳ ــ تقریباً در چند سال پیش جمعیّت صلیب سرخ بوجود آمد؟

۴ ــ نشان این جمعیّت چیست؟

۵ ـ این جمعیّت در ابتدای کار چه وظیفه‌ای داشت و اکنون چه کارهایی انجام می‌دهد؟

۶ ـ جمعیّت شیر و خورشید سرخ کی در ایران بوجود آمد؟

۷ ـ وظیفهٔ سازمان جوانان شیر و خورشید سرخ چیست؟

۸ ـ هدف واحد همهٔ جمعیّتهای وابسته به صلیب سرخ جهانی چیست؟

به این نکته توجّه کنید:

در جملهٔ «پروین درس می‌خواند» کلمهٔ «پروین» کسی را نشان می‌دهد که درس می‌خواند. در جملهٔ «گوسفند می‌چرد» کلمهٔ «گوسفند» نوع حیوان را نشان می‌دهد. در جملهٔ «کاسه شکست» کلمهٔ «کاسه» چیزی را نشان می‌دهد.

کلمه‌های «پروین»، «گوسفند» و «کاسه» اسم هستند.

اسم کلمه‌ای است که با آن کسی یا حیوانی یا چیزی را نام می‌بریم

تکلیف شب اوّل:

ـ جواب این سؤالها را از روی درس بنویسید.

۱ ـ پرچم صلیب سرخ در جنگ چه اهمّیّتی دارد؟

۲ ـ در دوران صلح جمعیّت شیر و خورشید سرخ چه وظیفه‌هایی بعهده دارد؟

۳ ـ هدف مقدّس ایں حمعیّتها در کدام شعر سعدی حلاصه می‌سود ؟

ـ ار روی هر یک ار ایں کلمه‌های هم حانواده ىىح ىار ىویسید

واضح، توضیح، وضوح (روشنی) ـ مدد (کمک)، امدادی ـ فعل، فاعل، فعّالیّت ـ
وظیفه، موظّف (کسی که وظیفه دارد).

تکلیف شب دوّم :

ـ ىا هر یک ار ایں اسمها یک حمله ىسارید

کتاب، نان، کبوتر، سعدی، باغ، خورشید، حسن، زهرا، پرچم، علم، اسب، موش.

گرگ و سگ

پیام داد سگ گلّه را شبی گرگی
که صبحدم بره بفرست، میهمان دارم

جواب داد: مرا با تو آشنایی نیست
که رهزنی تو و من نام پاسبان دارم

گرفتم آنکه فرستادم آنچه می‌خواهی
ز خود چگونه چنین ننگ را نهان دارم

شبان، به جرأت و تدبیرم آفرینها خواند
من این قلادهٔ سیمین از آن زمان دارم

رفیق دزد نگردم به حیله و تزویر
که سالهاست به کوی وفا مکان دارم

مرا نکشته، به آغل درون نخواهی شد
دهان من نتوان دوخت تا دهان دارم

دو سال پیش به دندان دُم تو برکندم
کنون ز گوش گذشتی، چنین گمان دارم

دکان کید برو جای دیگری بگشای
فروش نیست در آنجا که من دکان دارم

(پروین اعتصامی)

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه :

به کوی وفا مکان دارم = وفادار هستم

پیام = پیغام

تدبیر = در اینجا یعنی هوشیاری

تزویر = دو رویی

حیله = فریب

رهزن = دزد

قَلادّه = گردنبند سگ

کید = فریب

گرفتم = فرض کردم که

ننگ = عیب و عار

پرسش :

۱ ــ این شعر از کیست ؟

۲ ــ دربارهٔ این شاعر چه می‌دانید ؟

۳ ــ گرگ چه پیامی به سگ گلّه داد ؟

۴ ــ چرا سگ قبول کردن درخواست گرگ را برای خود ننگ می‌دانست ؟

۵ ــ از کدام شعر معلوم است که سگ تا پای جان برای دفاع از گلّه می کوشد ؟

تکلیف شب اوّل :

ــ از روی درس یک بار با خطّ خوش بنویسید و زیر اسمها خطّ قرمز بکشید

ــ شعر را حفظ کنید

تکلیف شب دوّم :

ــ این شعر را به زبان ساده بنویسید

سفری به شیراز

۱ - خبر خوش

هوای تبریز بسیار سرد بود همهٔ افراد خانوادهٔ محمّدی کنار بخاری نشسته بودند مادر چیز می‌بافت و پدر به خواندن نامه‌ای مشغول بود

آقای محمّدی پس از خواندن نامه گفت خوب بچّه‌ها، خبر خوشی به شما بدهم عموجان ما را دعوت کرده است که در تعطیلات عید به شیراز برویم

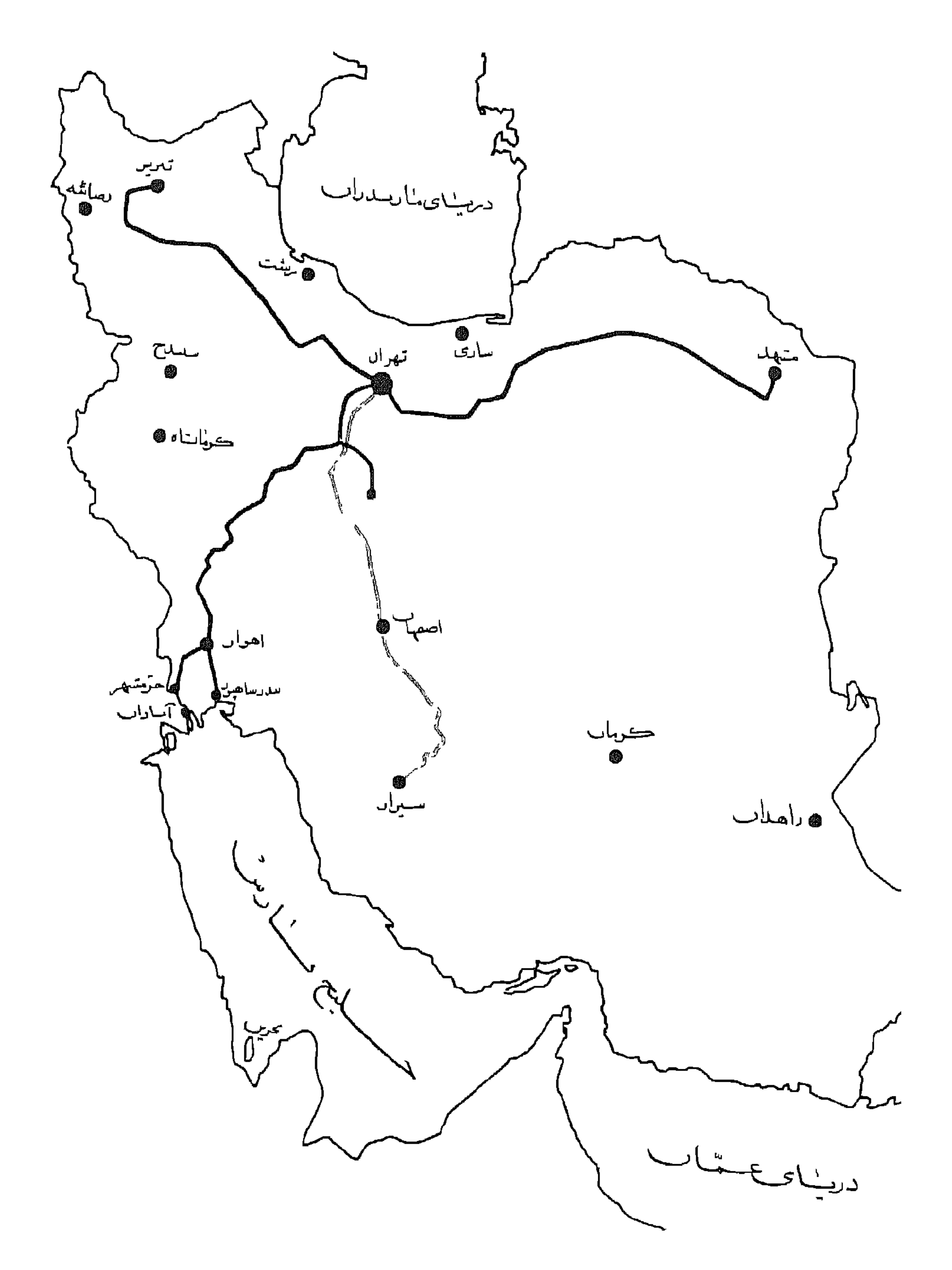
بچّه‌ها از شادی به جست و خیز درآمدند. مادر هم خوشحال شد و گفت «هوای شیراز در این فصل مطبوع است و بچّه‌ها هم تخت جمشید را خواهند دید اگر برویم بسیار خوب است»

آقای محمّدی گفت گرچه شیراز از تبریز بسیار دور است ولی می‌توانیم از اینجا تا تهران را با راه‌آهن برویم از تهران تا شیراز را هم با اتوبوس خواهیم رفت

چند روز به عید مانده حرکت کردند بچّه‌ها اوّلین بار بود که از تبریز خارج می‌شدند از اینکه در یک سفر هم تهران و هم شیراز را می‌توانستند ببینند خوشحال بودند

روز اوّل فروردین به شیراز رسیدند دو خانواده از دیدار یکدیگر بسیار شاد شدند

عموی بچّه‌ها گفت برای اینکه در این ده روز به شما خوش



دریای مازندران
تبریز
رضائیه
رشت
ساری
تهران
مشهد
سنندج
کرمانشاه
اصفهان
اهواز
خرمشهر
بندرشاهپور
آبادان
کرمان
شیراز
زاهدان
خلیج فارس
بحرین
دریای عمان

ىگدرد، ىهتر است كه ىرىامه‌اى داشته باشيد، تا هم حاهاى ديدىى را ىهتر ىىيىيد و هم حسته ىشويد متلاً فردا مى‌تواىيم ار صىح ىه تحت‌حمشيد ىرويم و ىاهار را هم همانحا ىحوريم روز ىعد هم ىه حافطيّه و آرامگاه سعدى مى‌رويم يک روز هم به تماشاى ىارار وكيل و ريارت شاه چراع حواهيم رفت شىها هم هميشه مهماں حواهيد ىود، ريرا مردم شيراز ىه مهماں ىوارى و مهرىاىى مشهورىد.

على گفت در كتاب تاريح در ىارۀ تحت حمشيد چيرهاى ىسيار حواىده‌ايم، چه حوب است كه حالا آن را ار ىرديک مى‌ىيىيم!

كلمۀ تاره :

مطوع = دلپسىد

پرسش :

۱ ــ آقاى محمّدى ىا حاىواده‌اش در چه شهرى رىدگى مى كرد؟

۲ ــ ىراى آقاى محمّدى ار كحا ىامه رسيده ىود؟

۳ ــ موصوع ىامه چه ىود؟

۴ ــ چرا ىچّه‌ها حوشحال شدىد؟

۵ ــ قرار شد كه چه حاهايى را در سيرار ىىيىىد؟

۶ ــ ىا چه وسايلى مى‌شود ار تىرير ىه شيرار رفت؟

تکلیف شب اوّل :

– از روی هریک از این کلمه‌های هم‌خانواده پنج بار بنویسید

تعطیل، تعطیلات، معطّل - منظّم، نظم، منظوم (مطلبی که به شعر گفته شده‌است) - شهرت، مشهور، مشاهیر (اشخاص مشهور) .

– جواب این سؤالها را از روی درس بنویسید

۱ ــ خانم محمّدی چرا خوشحال شد؟

۲ ــ آقای محمّدی دربارهٔ سفر از تبریز به شیراز چه گفت؟

۳ ــ عموی بچّه‌ها چه برنامه‌ای پیشنهاد کرد؟

تکلیف شب دوّم .

۱ ــ درس را بدقّت بخوانید و از روی اسمهایی که نام شخص معیّن یا جای معیّنی است یک بار بنویسید و هر یک از آنها را در جمله‌ای بکار ببرید

۲ ــ درس بعد را بدقّت بخوانید چنانکه بتوانید به پرسشهای آن جواب بدهید



۲ ـ تخت جمشید

صبح روز بعد هر دو خانواده به طرف تخت‌جمشید حرکت کردند راه چندان نزدیک نبود ولی چون سرگرم گفتگو بودند خسته نشدند

ناگهان پرویز فریاد کشید بابا ـ جان! بابا جان! آن ستونهای بلند چیست؟

آقای محمّدی گفت خوب، دیگر رسیدیم. اینها همان خرابه‌های معروف تخت‌جمشید است

پرویز به! این‌همه‌راه آمده‌ایم که خرابه تماشا کنیم! خرابه که تماشا ندارد!

علی چه‌می‌گویی؟ خرابه‌های تخت ـ جمشید از آن خرابه‌هایی که تو خیال می‌کنی نیست صبر کن خودت خواهی فهمید



همه پیاده شدند و از پلّه‌های بزرگ سنگی بالا رفتند ستونهای عظیم سر به آسمان کشیده بود بر روی دیواری سنگی نقش داریوش، شاهنشاه بزرگ ایران، دیده می‌شد که بر تختی نشسته بود سرستونهای پرشکوه در گوشه و کنار به چشم می‌خورد

همه ساکت بودند کسی چیزی نمی‌گفت علی حال عجیبی داشت، خوب می‌دانست که غمگین نیست، از چیزی نمی‌ترسد، دردی هم ندارد فقط حس می‌کرد که حال عجیب و خوشی به او دست داده است سرانجام عموی علی سکوت را شکست و پرسید خوب علی‌جان، تو که در کلاس چهارم هستی بگو ببینم که در بارهٔ تخت جمشید چه می‌دانی؟

علی صدایش را صاف کرد و گفت تقریباً دو هزار سال پیش تخت‌جمشید به دستور داریوش بزرگ ساخته شد و کاخ تابستانی شاهان ایران بود معروفترین تالار آن «آپادانا» بود که جشنها و پذیراییهای بزرگ در آن برگزار می‌شد

خانم محمّدی گفت علی جان همین جایی که الآن ایستاده‌ایم تالار آپاداناست که از آن فقط همین ستونها باقی مانده است این همان پلّه‌های سنگی است که فرمانروایان و فرستادگان کشورهای دور و نزدیک از آن بالا می‌رفتند و به حضور شاهنشاه ایران می‌رسیدند می‌گویند که مراسم برگزاری نوروز در دربار شاهان

هخامنشی شکوه و عظمتِ خاصّی داشته است این نقشها که بر دیوار پلّه ها می‌بینی بیشتر این مراسم را نشان می‌دهد

مدّتی همه ساکت ماندند پروین دور و بر خود را تماشا می کرد دیگر تالار آپادانا در چشم او خرابه نبود، بلکه با شکوه و جلال پیشین خود در برابر او مجسّم شده بود صدای شیپور سرباران به گوشش می‌رسید و شاهنشاه ایران را می‌دید که بر تخت زرّین نشسته است

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

عظمت = بزرگی

فرمانروایان = امیران ، فرماندهان

مراسم = آیینها ، رسمها

پرسش :

۱ ــ چرا با وجود دوری راه مسافران خسته نشدند؟

۲ ــ ستونهای بلندی که پروین دید چه بود؟

۳ ــ چه فرقی میان خرابه‌های معمولی و خرابه‌های تخت جمشید است؟

۴ ــ تالار آپادانا در زمان پادشاهان هخامنشی چه اهمّیّتی داشت؟

۵ – بر روی دیوار پلّه‌هایی که به تالار آپادانا می‌رسد چه نقشهایی دیده می‌شود؟

به این نکته توجّه کنید:

اگر بگوییم «پرویز آمد» کلمهٔ «پرویز» شخص معیّنی را نشان می‌دهد و اگر بگوییم «تبریز در شمال ایران واقع است»، کلمه‌های «تبریز» و «ایران» هر یک جای معیّنی را نشان می‌دهد

پس «پرویز» و «تبریز» و «ایران» اسم خاص هستند

اسم خاص اسمی است که با آن فرد معیّنی را نام می‌بریم

امّا اگر بگوییم «سگ حیوان با وفایی است» یا «من به دبستان می‌روم» یا «درخت سایه دارد»، کلمه‌های «سگ» و «دبستان» و «درخت» سگ یا دبستان یا درخت مخصوصی را نشان نمی‌دهند

پس «سگ» و «دبستان» و «درخت» اسم عام می‌باشند

اسم عام اسمی است که با آن افراد همنوع را نام می‌بریم

تکلیف شب اوّل:

– آنچه دربارهٔ تخت جمشید می‌دانید بنویسید

– از روی هر یک از این کلمه‌های هم‌خانواده سه بار بنویسید

صبر، صبور (کسی که صبر بسیار دارد) ـ ساکت، مسکوت (ناگفته گذاشته شده)، سکوت ـ
عظیم، عظمت، مُعظَم (با عظمت).

تکلیف شب دوّم :

۱ ــ در دفتر خود دو ستون ترتیب بدهید یکی برای اسم عام و دیگری برای اسم خاص سپس هر یک از این اسمها را در ستون مخصوص آن زیر هم بنویسید

مثال

اسم عام	اسم خاص
سگ	پرویز
درخت	تبریز

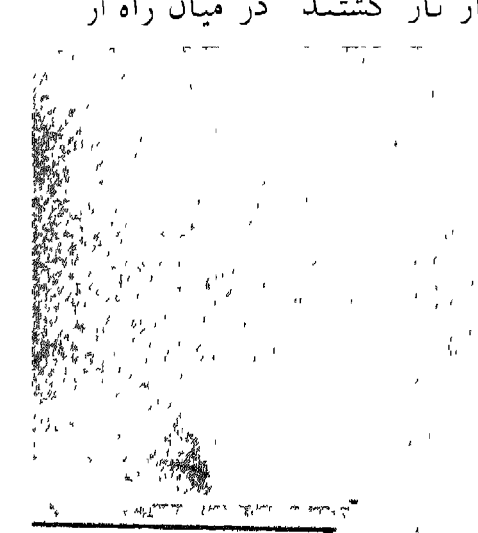
درس، پسر، مادر، سُهراب، شتر، مرغ، علف، ابوعلی سینا، کاغذ، مشهد، سعدی، گیاه، فردوسی، رازی، هوا، کرامام بِل، دهقان، کلید، مورچه، مگس، جعفر، البرز، لباس، رستم.

۲ـ درس بعد را دقّت بخوانید.

۳ ـ پایان سفر

آن روز پس از ناهار همه به دیدن «نقش رستم»، که در نزدیکی تخت جمشید است، رفتند و از آرامگاه داریوش بزرگ و خشایارشا و داریوش سوم دیدن کردند. این سه آرامگاه در دل کوه جای دارد و نقشهای کهن اطراف آنها هنوز بخوبی دیده می‌شود.

هنگام غروب مسافران به شیراز باز گشتند. در میان راه از تخت‌جمشید و زیبایی شیراز و هنر مردم آن گفتگو می‌کردند. خانم محمّدی گفت: راستی، ما باید به فکر سوغات هم باشیم.



عموی بچّه‌ها گفت: می‌دانید که خاتمکاری شیراز معروف است. روزی که به دیدن شهر و بازار می‌روید، می‌توانید جعبه و قاب‌عکس خاتمکاری بخرید که هم سوغات خوبی است و هم یادگاری است از شهر شیراز.

همان شب برنامهٔ روزهای بعد را ترتیب دادند و قرار شد که روزی هم به تماشای باغهای معروف شیراز

بروند

عموی علی گفت خیابانهای شیراز، مخصوصاً خیابان «زند»، بسیار تماشایی است و همچنانکه از جاهای تاریخی این شهر دیدن می کنید، باید خود شهر شیراز را هم ببینید حتماً نام بیمارستان و دانشگاه شهر ما را هم شنیده‌اید

مادر علی گفت از شما بسیار متشکّریم که ما را به این شهر زیبا



و تاریخی دعوت کردید، ولی باید قول بدهید که در تابستان شما هم به تبریز بیایید، زیرا تبریز هم مانند شیراز، شهری است قدیمی و جاهای دیدنی بسیار دارد

پرسش :

۱ ــ مسافران پس از ناهار به کجا رفتند؟

۲ ــ آرامگاه کدامیک از پادشاهان در «نقش رستم» است؟

۳ ــ در راه شیراز گفتگو از چه بود؟

۴ ــ گذشته از آثار تاریخی چه چیزهای تماشایی دیگری در شیراز هست؟

۵ ــ مادر علی چه گفت؟

تکلیف شب اوّل .

بنویسید که اگر مسافری به خانهٔ شما بیاید او را به تماشای کدامیک از قسمتهای شهرتان می‌برید و چرا؟

تکلیف شب دوّم :

ــ ده جمله بنویسید که در آن اسمهای عام بکار برده باشید

ــ ده جمله بنویسید که در آن اسمهای خاص بکار برده باشید

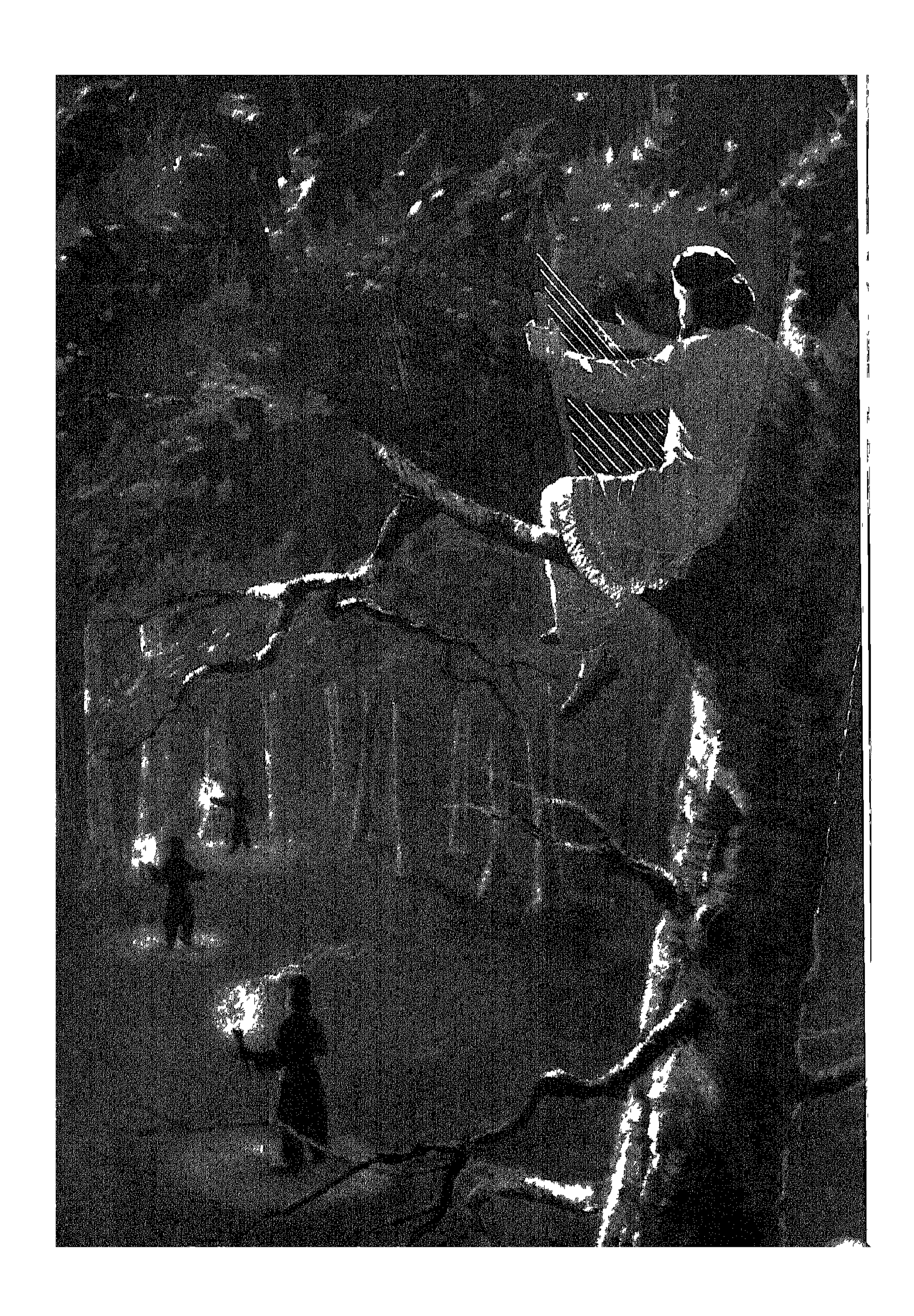
داستان باربَد

در زمان خسرو پرویز در خراسان نوازندهٔ زبردستی بود به نام باربَد. روزی دوستانش به او گفتند «در دربار شاهنشاه نوازنده‌ای است به نام سرکش که شاهنشاه به او محبّت و لطف فراوان دارد. امّا هنر او در برابر هنر تو هیچ است و اگر شاهنشاه از هنر نوازندگی تو آگاه بشود بیگمان تو را به رامشگری دربار خود بر خواهد گزید.»

باربَد همینکه این خبر را شنید بار سفر بست و روی به تیسفون نهاد. خبر ورود باربَد به پایتخت و شهرت نوازندگیش به گوش سرکش رسید و سرکش به سالار بار سپرد تا از ورود باربد به دربار شاه جلوگیری کند. باربد که این راه را بسته دید تدبیری دیگر اندیشید. شنیده بود که شاهنشاه هنگام نوروز به باغی می‌رود و دو هفته در آنجا جشن برپا می‌کند. پس نزد باغبان رفت و با او دوست شد و از او خواست تا اجازه بدهد که هنگام جشن در باغ پنهان شود. باغبان درخواستش را پذیرفت.

در آن روز باربد سراپا لباس سبز پوشید و با بَربَط[1] و رود به باغ رفت و بر بالای درختی جای گرفت و در میان شاخه‌های آن پنهان شد.

شاهنشاه با شکوه فراوان به باغ آمد و بر تخت نشست و جشن آغاز شد. شبانگاه، چون شادی همه جا را فرا گرفت، ناگهان آواز



سرودی دلکش ار گوشه‌ای ىرخاست و همه را در حیرت افکىد ىس

بدان نامداران بفرمود شاه
که جویید سرتاسر این جشنگاه

بجُستند بسیار هرسوی باغ
ببُردند زیرِ درختان چراغ

ندیدند چیزی جُز از بید و سرو
خرامان به زیرِ گُل اندر تَذَرو

همیںکه همه آرام شدىد و ىر حای قرار گرفتىد، ىارىد آهنگ ریىای دیگری ىواخت که در شاه ىسیار اتر کرد ایں ىار شاه ار حا ىرحاست و گفت·

بجویید در باغ تا این کُجاست
همه گلشن و باغ از چپ و راست

دهان و بَرَش پُر زگوهر کنم
برین رود سازانش مهتر کنم

هنگامی که ىارىد سخں شاهىشاه را ىشىید و ار لطف او در ىارهٔ خویش آگاه شد ار درحت فرود آمد و ىه حدمت شاه رسید

شاه ىرسید کیستی و ار کحا آمده‌ای؟ ىارىد سراسر داستان حود را ىقل کرد

به دیدار او شاد شد شهریار
به سانِ گلستان به گاهِ بهار

بشد باربد شاهِ رامشگران
یکی نامداری شد از مهتران

(شعرها از شاهنامهٔ فردوسی)

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

بربط = نوعی ساز بوده است

به‌سان = مانند

به زیر گل اندر = در زیر درخت گل

تذرو = قرقاول (پرنده‌ای از خانوادهٔ مرغ و خروس که پرهای خوش رنگ و دم دراز دارد)

جشنگاه = محلّ جشن

حیرت = سرگردانی ، در اینجا «در حیرت افکند» یعنی متعجّب کرد

خرامان = حالت کسی که آهسته و با ناز راه می‌رود

رامشگری = نوازندگی

رود = نوعی ساز بوده است

زبردست = ماهر

سالاربار = رئیس دربارشاهی

شبانگاه = هنگام شب

گاه = وقت

مهتر = بزرگتر

نامدار = مشهور

پرسش ·

۱ ـ باربد در زمان کدام پادشاه می‌زیسته است؟

۲ ـ دوستان باربد به او چه پیشنهاد کردند؟

۳ ـ باربد برای چه به تیسفون رفت؟

۴ ـ چه نام دیگری برای تیسفون، پایتخت ساسانیان، می‌دانید؟

۵ ـ چرا سرکش مایل نبود که باربد به حضور شاه برسد؟

۶ ـ باربد برای دیدن شاه چه تدبیری اندیشید؟

۷ ـ چرا نمی‌توانستند باربد را پیدا کنند؟

تکلیف شب اوّل:

ـ جواب این سؤالها را از روی درس بنویسید

۱ ـ دوستان باربد به او چه گفتند؟

۲ ـ باربد در روز جشن چه کرد و در کجا پنهان شد؟

۳ ـ هنگامی که صدای سرود باربد شنیده شد شاه چه فرمان داد؟

۴ ـ بار دوّم شاه چه گفت؟

۵ ـ عاقبت کار باربد چه شد؟

تکلیف شب دوّم :

۱ ـ در مقابل هر یک از این اسمها کلمه‌ای بنویسید که حالت خاصّی از آن را نشان بدهد

مثال انار ترش

لباس، باغ، سرود، هوا، کوچه، درس، انسان، پرنده، غذا، کتاب، دوست، میز، گربه، راه، خواهر.

۲ ـ شعرهای این درس را حفظ کنید

افسانهٔ چینی

(۱)

در روزگار قدیم، در کنار دریاچه‌ای، پسری با مادر پیرش زندگی می‌کرد و به کشت و زرع مشغول بود امّا با وجود کار و کوشش بسیار زندگی آنها بسختی می‌گذشت

جوان همیشه در این فکر بود که چرا با وجود اینکه شب و روز کار می‌کند و رنج می‌برد چنین فقیر و تهیدست است؟ عاقبت تصمیم گرفت که نزد کاهن بزرگ برود و مشکل خویش را با او در میان بگذارد، زیرا شنیده بود که او هر مشکلی را حل می‌کند بیدرنگ براه افتاد

هفت هفته در راه بود تا به کلبهٔ پیرزنی رسید پیرزن از او پرسید با این شتاب به کجا می‌روی؟

– می‌روم تا از کاهن بزرگ بپرسم که چرا من، که شب و روز کار می‌کنم، چنین فقیرم

پیرزن گفت من هم مشکلی دارم دختر هفده سالهٔ من که بسیار خوب و زیباست هنوز زبان نگشوده است از کاهن بزرگ بپرس که زبان دخترم چه وقت باز خواهد شد

جوان خواهش پیرزن را پذیرفت و به راهش ادامه داد رفت و رفت تا به کلبهٔ دیگری رسید پیرمردی در را باز کرد و پرسید:

جوان، با این شتاب به کجا می‌روی؟

جوان مقصد خود را با او هم در میان گذاشت پیرمرد گفت پس خواهش می‌کنم که از کاهن بزرگ بپرسی که چرا درخت نارنج پر شاخ و برگ من میوه نمی‌دهد

جوان صبح زود به راه افتاد رفت و رفت تا به رود پر آب خروشانی رسید روی تخته سنگی نشست تا خستگی راه را از تن بدر کند و برای عبور از آب چاره‌ای بیندیشد ناگهان باد سختی برخاست و آب رود بالا آمد در میان طوفان اژدهایی سر از آب بیرون کرد و پرسید ای جوان، به کجا می‌روی؟



جوان جواب داد   به نزد کاهنِ بزرگ می‌روم تا از او بخواهم که مشکلم را بگشاید

اژدها گفت   به کاهن بزرگ بگو که من سالها در این رود دور افتاده زندگی کرده‌ام و آزارم به هیچکس نرسیده است اکنون آرزو دارم که به آسمان بروم

جوان پذیرفت که خواهش او را نیز به کاهن بگوید آنگاه اژدها جوان را بر پشت گرفت و به آن سوی آب برد



کلمه‌ها و ترکیبهای تازه :

بیدرنگ = فوری، بی تأمّل

تهیدست = فقیر

خروشان = فریادکننده، پر سر و صدا

کاهن = غیبگو

کلبه = خانهٔ کوچک و تنگ و تاریک و محقّر

پرسش :

۱ــ پسر کشاورز در کجا زندگی می‌کرد؟

۲ــ جوان چه مشکلی داشت؟

۳ــ جوان برای حلّ مشکل خود تصمیم گرفت به نزد که برود؟

۴ــ مشکل پیرزن چه بود؟

۵ــ پیرمرد چه مشکلی داشت؟

۶ــ اژدها چه درخواستی داشت؟

به این نکته توجّه کنید :

وقتی که می‌گوییم «انار دوست دارم» مقصود این است که همه نوع انار را دوست دارم امّا اگر بگوییم که «انار شیرین دوست دارم» با کلمهٔ «شیرین» نشان داده‌ایم که چه نوع اناری را دوست داریم کلمهٔ «شیرین» که حالت انار را بیان می‌کند صفت است

صفت کلمه‌ای است که حالت اسم را بیان می‌کند

تکلیف شب اوّل :

– هر یک ار این کلمه های هم حانواده را در حمله‌ای بکار سرید

زارع، (کشت و) زرع، مزرعه، تهی، تهیدست، گشود، گشایش (افتتاح)، عبور، عابر (کسی که عبور می کند)، شکل، اشکال.

– ار روی سد دوّم این درس یک سار با حطّ حوش سویسید

تکلیف شب دوّم .

– در حای نقطه ها صفت مناسب نگذارید و ار روی حمله ها یک سار سویسید

۱- پسر کشاورز کوشش . . می کرد

۲- مادر . . با پسرش زندگی می کرد

۳- پسر تصمیم گرفت که نزد کاهن برود .

۴- من از هوای . تابستان بیزارم

۵- کتاب . بهترین دوست است

۶- شیراز شهری است .

۷- سعدی شاعری . . . است

۸- «نگر تا که دهقان . . . چه گفت .»

۹- از مهمان باید با روی . پذیرایی کرد .

۱۰- ما نباید از کارهای . بگریزیم .

افسانهٔ چینی
(۲)

حوان بـراه افتاد رفت و رفت تا به سر کوهی بلند به مَعبَدِ کاهن بررگ رسید. پیرمردی دید که در سایهٔ درختی به تفکّر مشعول بود. حوان سلام کرد. پیر مرد با مهربانی حواب داد و پرسید: ای پسر، ار کحا می آیی و حاحت تو چیست؟

حوان هر چهار مطلب را با او در میان گداشت. کاهن به همهٔ سحنان او گوش داد، سپس گفت: ار من یک حاحت می‌توان حواست نه دو حاحت، سه حاحت می‌توان حواست نه چهار حاحت، پنج حاجت می‌توان حواست نه شش حاحت. تو، که چهار حاحت داری، باید ار یکی ار آنها چشم بپوشی.

حوان به فکر فرو رفت. ار حاحت حود نمی‌توانست بگذرد، امّا به پیررن و پیرمرد و اژدها نیر قول داده بود که حلّ مشکلشان را ار کاهن بحواهد. سرانحام بهتر آن دید که حلّ مشکل دیگران را مُقَدَّم بدارد و ار حاحت حویش بگذرد. چون حواب آن سه مشکل را شنید با کاهن وداع کرد و بار گشت.

هنگامی که به کنار رودحانه رسید، اژدها پرسید: بگو ببینم حواب درحواست من چه شد؟ حوان گفت: کاهن بررگ فرمان داده است که مرا به آن سوی رود برسانی. اژدها پدیرفت و او را برپشت



خود بشاند و از آب گذراند. همینکه به کنار رودخانه رسیدند، اژدها به سوی آسمان کشیده شد. اژدها از آن بالا مرواریدی را که برپیشانی داشت پایین افکند و گفت: این هم مزد زحمتی که کشیدی. جوان مروارید را برداشت و به طرف خانهٔ پیرمرد براه افتاد.

همینکه پیر مرد او را دید پرسید: بگو ببینم آیا به قول خود وفا کردی؟ جوان گفت: آری، کاهن بزرگ گفت که در زیر استخر خانه‌ات نه کوزهٔ پر از طلا و نه کوزهٔ پر از نقره مدفون است. اگر این کوزه‌ها را از خاک بیرون آوری و از آب استخر درخت نارنج را آب بدهی، درخت بار خواهد داد.

پیرمرد و پسرش با کمک جوان کوزه‌های طلا و نقره را از زیر خاک بیرون آوردند. آنگاه، استخر از آب صاف و پاکیزه پر شد. همینکه درخت نارنج سیراب گشت، نارنجهای طلا ببارآورد. پیر مرد بسیار شاد شد و از آن همه طلا و نقره سهمی هم به جوان داد.

جوان راه خانهٔ پیرزن را در پیش گرفت. چون به آنجا رسید، پیر زن پرسید: جوان، آیا پیغام مرا رساندی؟ جوان گفت: آری، کاهن بزرگ گفته است که بزودی دختر تو به سخن خواهد آمد. هنوز حرف جوان تمام نشده بود که دخترک وارد اتاق شد و از مادرش پرسید: این کیست؟

پیرزن از خوشحالی فریادی کشید و دختر را در آغوش

گرفت و گفت چه ساعت مبارکی است! خوشبختی تو در این است که با این جوان نیکوکار عروسی کنی

جوان با زن زیبای خود و کیسه های پر از طلا و نقره و مروارید گرانبها به خانهٔ خود بازگشت و از آن روز زندگیش چون عسل شیرین شد

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

تفکّر = فکر کردن

حاجت = درخواست ، احتیاج

مدفون = در زیر خاک پنهان شده، دفن شده

معبد = پرستشگاه ، جای عبادت

مقدّم بدارد = جلو بیندارد، ترجیح بدهد

وداع = خداحافظی

پرسش :

۱ ــ معبد کاهن بزرگ در کجا واقع شده بود؟

۲ ــ کاهن به جوان چه گفت؟

۳ ــ چرا پسر از حاجت خود چشم پوشید؟

۴ ــ جوان از فداکاری خود چه نتیجه‌ای گرفت؟

تکالیف شب اوّل .

– این صفتها را در جمله‌های زیر بکار ببرید و از روی جمله‌ها یک بار بنویسید

بلند، طولانی، بزرگ، پیر، فداکار، نازک، خروشان، نیکوکار، زیبا، صاف، طلایی .

۱- تهمین موهای . . عروسک خود را شانه کرد

۲- در تابستان لباس می پوشند .

۳- اژدها از میان آبهای . رودخانه سر بیرون آورد .

۴- معبد بر سر کوهی . . قرار داشت .

۵- جوان با دختر . . عروسی کرد .

۶- کاهن . زیر سایهٔ درختی نشسته بود

۷- فردوسی یکی از شاعران . . ایران است .

۸- جوانان شیر و خورشید سرخ باید جوانانی . . باشند .

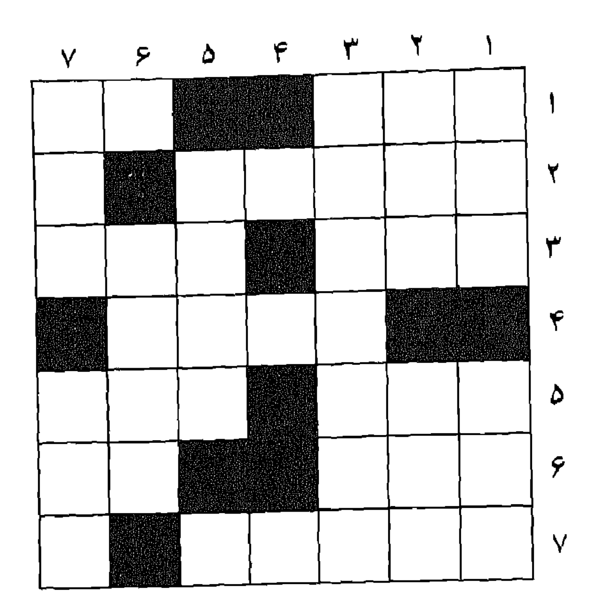
۹- ستارگان در آسمان . . . می درخشیدند .

۱۰- جوان از راه . . خسته شد و بر سنگی نشست

تکالیف شب دوّم :

– از روی هر یک از این کلمه های همخانواده سه بار بنویسید

معبد، عبادت، معبود (کسی که او را می پرستند) – حاجتمند، حاجت، احتیاج، محتاج – پذیرفتن، پذیرش .



این حدول را حل کنید

ار راست نه حپ

۱ ـ هم اسم یکی ار ماههاست و هم نه معنی محبّت است ـ شحص ۲ ـ نعصی ار ساعتها آن را دارند ۳ ـ نحش اوّل کامیانی ـ ستم ۴ ـ کسی که همیشه شر نیا می‌کند ۵ ـ نعصی ار فلرها نمی‌رسد ـ نه معنی کمک است ۶ ـ نشانه ـ در کلمهٔ «ایران» هست ۷ ـ اگر حروف آن را مرتّب کنید، نه معنی شحاعت است

ار نالا نه پایین

۱ ـ مادّه‌ای است سیاه و حوشنو ـ پدر رستم ۲ ـ اسم دحتر است ـ نوشته‌ای که نظم نیست ۳ ـ نوارندگی ۵ ـ حمله ۶ ـ امرور نیست ۷ ـ حدا ـ در ایران ناستان نرای دروع و ویرانی و حشکی نه چنین چیری عقیده داشتند

داستان زال و سیمرغ

۱ـ بدنیا آمدن زال

سام، پهلوان ایران، همیشه آرزوی فرزند داشت و از خدا پسری می‌خواست سرانجام، همسرش پسری آورد که چهره‌اش مانند خورشید درخشان وزیبا ، ولی مویش چون موی پیرمردان سفید بود

به چهره نکو بود برسان شید   ولیکن همه موی بودش سپید

تا آن زمان کسی کودکی با موی سفید ندیده بود از این رو اندوهگین گشتند و تا یک هفته جرئت نکردند که این خبر را به گوش سام برسانند عاقبت دایهٔ کودک که زنی شیردل و شجاع بود، نزد سام رفت و مژده داد که یزدان پاک به او پسری داده است که تنش مانند نقره سفید و رویش چون گل زیباست و هیچ عیبی در سراپایش نیست جز آنکه مویش سفید است سام به دیدن فرزند شتافت و از دیدن موی سفید کودک غمناک و شرمگین گشت

چو فرزند را دید مویش سپید   ببود از جهان یکسره ناامید

و با خود گفت

چو آیند و پرسند گردنکشان   چه گویم از این بچهٔ بدنشان

چه گویم که این بچّه دیو کیست		پلنگ دورنگ است یا خود پری است
بخندند بر من مهانِ جهان		از این بچّه در آشکار و نهان

پس از آن با خشم بسیار فرمان داد که کودک را از آن سرزمین دور کنند و به جایی ببرند که هیچکس او را نبیند

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه .

بود = شد
برسان = مانند
پسری آورد = پسری زایید
شید = نور ، خورشید
گردنکشان = دلاوران
مهان = بزرگان
نکو = نیکو ، خوب

پرسش :

۱ ــ داستان «زال و سیمرغ» را چه کسی نظم در آورده است؟
۲ ــ سام چه آرزویی داشت ؟
۳ ــ چرا کسی جرئت نکرد خبر تولّد کودک را به پدرش بدهد؟
۴ ــ عاقبت چه کسی این خبر را به سام داد؟

۵ ـ چرا سام فرمان داد که کودک را به جای دوری ببرند؟

تکلیف شب اوّل :

ـ از روی این کلمه‌های هم‌معنی یک بار بنویسید

نکو ، نیکو ، خوب ـ شیردل ، شجاع ، دلیر ، دلاور ـ شرمگین ، باحیا ـ یزدان ، ایزد ، خدا ، پروردگار ، الله ـ خشم ، غضب

ـ از روی این درس یک بار با خطّ خوش بنویسید و به املای کلمه‌ها دقّت کنید

ـ شعرهای درس را حفظ کنید

تکلیف شب دوّم :

۱ ـ هر یک از این کلمه‌ها را در جمله‌ای بکار ببرید

پهلوان ، آرزو ، درخشان ، جرئت ، شتافتم ، چهره ، آشکار ، مژده ، خشم ، سرانجام

۲ ـ در دفتر خود سه ستون مخصوص اسم و فعل و صفت ترتیب بدهید و هر یک از این کلمه‌ها را در ستون مناسب آن بنویسید

کوه ، ترسید ، زیبا ، بارید ، تاریک ، سخت ، می‌کشد ، گشت ، سفید ، خورشید ، کشتزار ، خشک ، دلسوخته ، شتافت ، مهربان ، پرسیدم ، کودک ، سام ، رستم ، سیمرغ ، فریاد کشید ، نقره ، درخشان ، کوچک ، بردند ، نخندند ، چهرهٔ بپرسند ، باهوش .

۲- سیمرغ

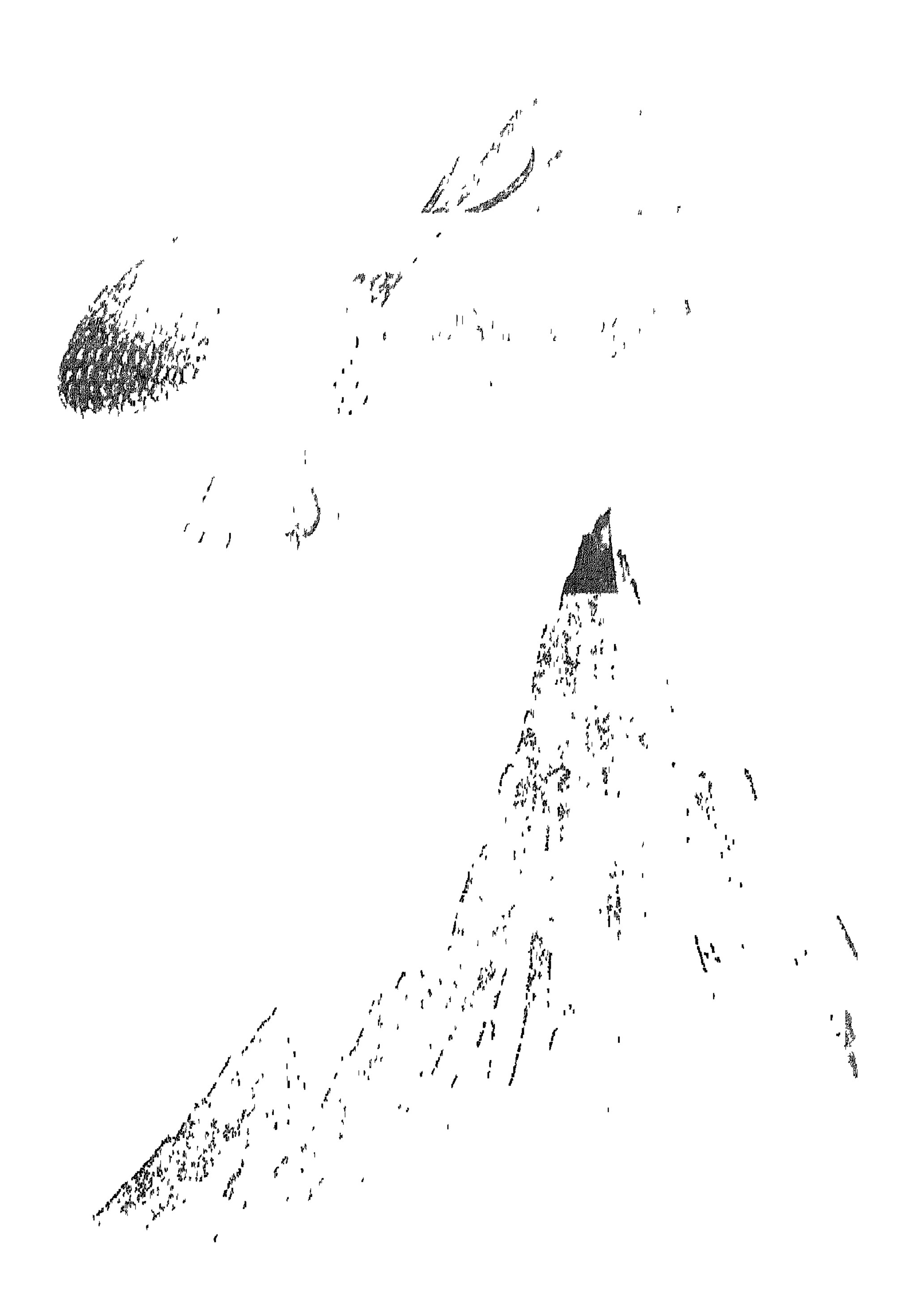
دور از شهر کوه بلندی بود، سر به آسمان کشیده به نام البرز- کوه. بر سر آن کوه، سیمرغ آشیان داشت. کودک را بر دامنهٔ کوه گذاشتند و باز گشتند.

یکی کوه بُد نامش البُرز کوه / به خورشید نزدیک و دور از گروه
بدان جای سیمرُغ را لانه بود / که آن خانه از خلق بیگانه بود
نهادند بر کوه و گشتند باز / برآمد برین روزگاری دراز
پدر مهر بُبرید و بفکند خوار / جفا کرد بر کودک شیرخوار

کودک بیچاره تنها و دور از پدر و مادر از گرسنگی گاه انگشتان خود را می‌مکید و گاه فریاد می‌کرد.

در این هنگام سیمرغ از لانه پرواز کرد تا برای خوراک کودکانش شکاری بیابد. چون به دامان کوه رسید کودکی شیرخواره دید که بر روی سنگی سخت افتاده است و فریاد می‌کشد و آفتاب گرم و سوزان بر او می‌تابد.

خداوند، مهرِ آن کودک را در دل سیمرغ افکند، چنانکه او را به چشم فرزندی بنگریست. از فراز ابر فرود آمد و چنگ زد



و بچّه را از میان سنگها برداشت و به آشیانهٔ خود برد جوجه‌های سیمرغ هم از دیدن کودک شاد شدند و او را در میان گرفتند

از آن پس کودک با بچّه‌های سیمرغ می‌خورد و می‌خوابید و دور از مردم بزرگ می‌شد

بدین گونه بُر روزگاری دراز   برآمد که بُد کودک آنجا به راز

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

آشیان = آشیانه

بُد = بود

بدین گونه بر = به این طریق

برآمد بر این روزگاری دراز = روزگار درازی از این واقعه گذشت

به راز = پنهانی

پرسش :

۱ ـ کودک را در کجا گذاشتند؟

۲ ـ به نظر فردوسی کاری که سام کرد خوب بود یا بد؟ از کجا دانستید؟

۳ ـ کودک روی سنگ چه می کرد؟

۴ ـ سیمرغ کودک را چگونه نگهداری کرد؟

تکلیف شب اوّل :

ـ حواب این سؤالها را ار روی درس بنویسید

۱ ـ آشیانهٔ سیمرع در کحا بود؟

۲ ـ سیمرع در دامنهٔ کوه چه دید؟

۳ ـ سیمرع وقتی که کودک را دید چه کرد؟

ـ ار روی شعرهای این درس یک بار بنویسید و آنها را حفظ کنید

تکلیف سب دوّم :

ـ در دفتر حود دو ستون برای فاعل و فعل ترتیب بدهید و فعل و فاعل هر یک ار این حمله‌ها را در ستون محصوص آن بنویسید

مثال کودک ارگرسنگی فریاد می‌کرد

فاعل	فعل
کودک	فریاد می کرد

۱ـ سیمرغ بچه را از میان سنگها برداشت .

۲ـ کودک با بچه‌های سیمرغ غذا می‌خورد .

۳ـ کودک دور از مردم بزرگ می‌شد .

۴ـ شاگردان به موزه رفتند .

۵ ـ ما در تابستان به ییلاق می رویم

۶ ـ گراهام بِل تلفن را اختراع کرد .

۷ ـ خواهرم دیروز به سفر رفت .

۸ ـ من قبل از غذا خوردن دستهایم را می شویم .

۹ـ سعدی آثار بسیار دارد .

۱۰ـ دید موسی یک شبانی را به راه .

۱۱ـ باربد به دربار خسرو پرویز رفت .

ـ درس بعد را بدقّت بخوانید .

۳- بازگشت به نزد پدر

پس از سالها روزی کاروانی از کنار آن کوه گذشت. کاروانیان جوانی دیدند نیرومند با قامتی بلند و مویی سپید. این خبر دهان بدهان گشت تا به گوش سام رسید. همان شب سام به خواب دید که از کشور هند سواری به سوی او تاخت و مژده داد که پسرش تندرست و نیرومند است. چون بیدار شد موبدان را نزد خود خواند و از خواب خویش و خبر کاروانیان با آنان سخن گفت. همه او را از اینکه کودکی بیگناه را از خود دور کرده است سرزنش کردند و به او پند دادند که از پروردگار پوزش بطلبد و به جستجوی کودک بشتابد.

سام و سران سپاه به سوی البرز کوه روان شدند. پس از پیمودن راهی دراز، به کوهی بسیار بلند رسیدند که آشیانهٔ سیمرغ بر فراز





آن، همچون کاخی، سر به فلک کشیده بود از دور جوانی بلند قامت دیدند که گردِ آشیانه می‌گشت سام و همراهان راهی نیافتند که از کوه بالا بروند و خود را بدان جایگاه برسانند سام به درگاه خدا نالید و از این گناه بزرگ پوزش طلبید و از خدا خواست که فرزند را به او باز گرداند

در این حال سیمرغ از بالای کوه گروه مردم را دید و دانست که به جستجوی پسر آمده‌اند. پس رو به جوان کرد و گفت تاکنون ترا مانند دایه‌ای مهربان پرورانده‌ام، حال که پدر به جستجوی تو آمده، بهتر است که نزد او باز گردی این را هم بدان که من نام تو را «دستان» گذارده‌ام

دستان از فکر دوری سیمرغ بسیار اندوهگین شد و گفت مرا از خود دور می‌کنی! مگر از من سیر شده‌ای؟

سیمرغ در پاسخ دستان گفت: اگر با پدر بروی و شکوه و جلال دستگاه او را ببینی، خواهی دانست که آشیانهٔ من دیگر جای تو نیست از روی نامهری نیست که تو را از خود دور می‌کنم، بلکه خواستار سرفرازی و بزرگی تو هستم اکنون این پرهای مرا بگیر و پیوسته با خود داشته باش هر زمان که به یاری من نیازمند شدی، یکی از آنها را به آتش بیفکن، بیدرنگ به کمک تو خواهم شتافت و اگر میل باز آمدن داشتی،

همان که بیایم چو ابر سیاه   بی آزارت آرم بدین جایگاه

آىگاه سیمرع پسر را برداشت و ىه ىاى کوه ىرد و ىه پدر سىرد سام جواىى دىد رورمىد که موهاى سفىد ىلىدش تا کمر آوىحته ىود. ار دىدں او شاد شد و سپاس حدا را ىحاى آورد که گىاهش را ىخشىده و ىسر را ىه او ىار داده است

سام ىام فررىد را «رال» گداشت و حامه‌اى گراىىها ىر او ىوشاىىد و ىا همراهاں و سواراں ىراه افتادىد دشت ار فرىاد شادى سپاه و حروشىدں طىل و ىاىگ ىاى ىلرره در آمد

(شعرها ارشاهىامهٔ فردوسى)

کلمه‌ها و ترکیبهای تاره ·

ىى آرارت آرم	= ترا ىدوں رىح مى آورم
ىورش ىطلىد	= عدر ىحواهد
رال	= کسى که موهاىش چوں ىىراں سفىد است
سپاس	= شکر
سراں	= ىررگاں
قامت	= قد
کاروانیاں	= مردم کاروان

گرد = دور ، پیرامون

نای = بوقی که روز جنگ می‌نواختند

همان‌گه = همان‌وقت

پرسش :

۱ ـ چگونه سام از زنده بودن فرزند آگاه شد؟

۲ ـ سام برای یافتن فرزند همراه سپاهیان خود به کجا رفت؟

۳ ـ سام و همراهان بر فراز کوه چه دیدند؟

۴ ـ چرا سام به درگاه خداوند نالید؟

۵ ـ سیمرغ به پسر چه گفت و چه نامی به او داد؟

۶ ـ چرا دستان نمی‌خواست که از سیمرغ دور شود؟

۷ ـ سیمرغ چگونه او را راضی کرد که به نزد پدر باز گردد؟

۸ ـ هنگامی که سیمرغ دستان را به پدر سپرد ، سام چه دید؟

۹ ـ سام چه نامی به دستان داد و چرا ؟

تکلیف شب اوّل :

ـ سه قسمت داستان «زال و سیمرغ» را بدقّت بخوانید، سپس خلاصهٔ آن را بنویسید

تکلیف شب دوّم :

ـ این جمله‌های درهم را مرتّب بکنید و از روی آنها یک بار

بنویسید

۱- کوه از روزی پس از سالها کاروانی آن گذشت کنار

۲- زال مویش پیران بود موی سفید چون

۳- در سام دید به سوی او خواب از که هند کشور سواری تاخت

۴- گفت از موبدان خویش سام خواب با سخن

۵- روان شدند سپاه و سام کوه البرز سران به سوی

۶- فراز کاخی آشیانهٔ قرار داشت بلند سیمرغ بر کوه چون

۷- خود طلبید بزرگ پشیمان شد سام و گناه از پوزش

۸- کوه سیمرغ از گروه بالای را مردم دید

– در دفتر خود جدولی مطابق این نمونه ترتیب بدهید، و فاعل و صفت و فعل هر یک از این جمله‌ها را در ستون مخصوص آنها بنویسید و معلوم کنید که فاعل اسم عام است یا خاص

مثال شاگردان ساعی در امتحان قبول می‌شوند.

فاعل		صفت	فعل
اسم عام	اسم خاص		
شاگردان		ساعی	قبول می‌شوند

۱- در بهار گلهای سرخ می‌شکفد .

۲- هوای گرم تابستان انسان را ناراحت می‌کند .

۳- سام سنگدل پسر را در دامن کوه رها کرد .

۴- نور شدید خورشید چشم را می‌زند .

۵- خواهر بزرگ من عروسی کرد .

۶- مهین دیروز به زمین خورد .

۷- گنجشکهای زیبا در جنگل آواز می‌خوانند .

۸- زال نیرومند همراه پدر به شهر بازگشت .